

شوید، محبوساً بکابل فرستاده میشوید.)

البته من نتوانستم ادویه ئی که خریده بودم از دکان بردارم، شب را در نصف راه بدهکده ئی گذشتانیدیم و فردای آن وارد بالا بلوک شدیم و زندگی کذایی از سر گرفتیم. البته مراقبت از ما زیاد شد و حضری دادن تشدید گردید. بمردم گرچه اندازهٔ مقهوریت ما روشنتر شد معه‌ذا از ما دوری نگزیدند و در الفت خود افزودند. همین وضع بود که حکومت بزودی ما را از بالا بلوک بشهر فراه منتقل ساخته و تحت نظارت و مراقبت مستقیم قرار داد. تا وقتی که من بدهکدهٔ خود برگشتم میر عبدالرشید در نتیجهٔ تداوی خانگی از خطر نجات یافته بود.

با چنین فشاری در تبعید گاه های سیاسی بود که یکنفر فراری میرزا رحمت الله خان مخفف نویس، تاب زندگی در خوست و فرنگ (مربوط ولایت قطنن) نیاورده و محبس سرای موتی را بر آن ترجیح داد، لهذا با امید آنکه او را مجدداً محبوس نمایند از خوست و فرنگ فرار کرده بمرکز آمد و خودشرا تسلیم پلیس نمود. اما محمد هاشم خان صدراعظم او را محبوس نکرده و امر نمود که سواران محافظ او را بخوست و فرنگ برگردانند و سخت نگهدارند تا در همان تبعید گاه جان دهد. اما او نمرد و بعد از سالها نجات یافت.

حکومت مرا در اوایل قوس ۱۳۶۵ (۱۹۳۶) بشهر فراه منتقل ساخت ولی در شرایط نظر بندی و فشار سابق تبدیلی نه نمود. حضری روزانه دوبار دوامداشت. وقتی که پسران نه و شش ساله ام را به مکتب ابتدائی و منحصر بفرد شهر فراه معرفی کردم، اداره مکتب از قبول آنان امتناع ورزید، و اینخبر در روح اطفال تأثیر ناگواری نمود. من میدانستم که این روش حکومت چه عقده ئی در تحت الشعور آنان تولید خواهد نمود، لهذا اصرار کردم که آنانرا نه بحیث متعلم مکتب بلکه بحیث سامع در اتاق درس راه دهند، چند روزی گذاشتند و همینکه امتحان مکتب نزدیک شد ایشانرا جوابدادند و گفتند: چون پارچهٔ امتحان بآنها داده نمیتوانیم حضورشان در مکتب بی سود است. من روزی هنگام تدریس طلبه باین مکتب برفتم دیدم که اتاق گلین و برهنه ئی آب پاشی و مرطوب شده، اطفال هر یک کرتی و یا واسکت خود را کلوله کرده زیر پا گذاشته روی دو پا چنگ نشسته اند و آقای معلم که اصلاً دکانداری بود در صدرخانه ایستاده و تدریس مینماید. البته این معلم بیچاره از تلفظ صحیح لغات متداول نیز عاجز بود. در پهلوی دروازهٔ اتاق درس چاتی گلین پر آب با آفتابیه گلین گذاشته بودند، این آبخوره شاگردان مکتب مرکز حکومت اعلی فراه بود.

حکومت محل مرا توسط جاسوس مخفی خود بنام عبدالصمد مراقبت و با شیوهٔ خاصی در بین مردم

تجربید مینمود. چنانیکه محمد حسین خان فراهی آشنای مرا از آمد و رفت با من باز داشتند و محمد رفیق خان دکاندار را که گاهی در دکانش می نشستم به زبان میرزا نور احمدخان سررشته دار پیغام دادند که: راپوری رسیده که تو مقداری پول ازین شخص فراری گرفته ئی و او بهمین سبب در دکان تو می نشیند، و گر این راپور بقندهار برسد دارائی تو ضبط دولت خواهد شد. این بیچاره دکاندار چقدر زحمت کشید تا مرا بصورت غیر مستقیم ازین قضیه آگاه و عذر کناره گیری خود را پیش کرد. با چنین ترتیبی من تا اوایل سال ۱۳۱۷ (۱۹۳۸) در شهر فراه بماندم، و آنگاه مرا بشهر قندهار انتقال دادند. من در ۸ حمل آنجا رسیدم و بعد از کمی با یکمده تبعید شده گان سیاسی برخورددم از قبیل: حاجی عبدالخالق خان و پدر و مادر و فرزندان و برادرانش (وقتی حاجی جزء مامورین مادر شاه امان الله خان بود)، محمد حفیظ خان و عبدالصمد خان پغمانی با برادران و خانواده هایشان (این دو نفر جزء اعضای حزب افغانان خارج کشور بودند)، عبدالصبور خان غفوری از محبوسین ارگ کابل، غلام رسول خان ترجمان و غلام حیدر خان مدرسی و غلام محمد خان و پاینده محمد خان از محبوسین سرای موتی، محمد اقبال عکاس، شیر احمد خان معلم، گدای خان مجددی، دو نفر پسران از خانواده ملک میر علم خان کوهدامنی، خانواده خواجه هدایت الله خان مقتول (یازنه و خواهر زاده اش)، برادر داکتر عبدالمجید خان، یکنفر شالباف و یکنفر تنبور ساز کابلی. تا اینوقت سیاست منفی و ثابت سلطنت افغانستان مرتعش و لرزان گردیده بود، زیرا دنیا قدم بقدم بسوی جنگ دوم جهانی نزدیک میشد و میرفت که غسل خونینی نماید.

درینمرحله نایب الحکومه های قندهار یکی پی دیگری از سرداران محمد زائی تجدید شده میرفتند و هر یک با هدایات تازه ئی وارد میشدند، چنانیکه در چهار سال چهار نفر آمد و رفت: سردار محمد داودخان، سردار غلام فاروق خان عثمان، سردار علیشه خان و سردار محمد قاسم خان. در قندهار من کتابی بنام ((احمد شاه بابا)) نوشتم. اما در تحت شرایط شدید تبعید و نظارت مقدور من نبود که حتی از اوضاع اقتصادی و طبقاتی کشور سخن برانم. مهذا کتاب را در بعضی نقاط حساس ریاست مطبوعات تحریف نموده و معاون ریاست مطبوعات (عبدالحلی خان حبیبی) طبع آنرا مخالف منافع افغانستان خواند ولی خودش مواد ابتکاری این کتاب را در یک اثر خود در دیساجه دیوان غزل احمد شاه: (لوی احمد شاه) منتشر کرد (اصل نظر چندین صفحه ئی او در ینمورد بدست من افتاد و اینک در دوسیه اسناد من مضبوط است). وقتیکه بعد ها من بکابل برگشتم و کتاب من طبع گردید، ریاست مطبوعات بر علاوه تحریفات در مطالب کتاب یک ورق از مقدمه کتاب را بعد از چاپ برداشت

و جایش ورق تازه سرش نمود، زیرا در حاشیه ورق اصلی من از تاراج تاریخی متذکره شخص مذکور سخن گفته بودم.

البته این روش در آن دوره تازه گی نداشت، قبل ازین میرزا نوروزخان سر منشی نادر شاه و بعداً سردار نجیب الله خان وزیر معارف در مورد آثار تاریخی من چنین روشی نموده بودند. مقالات افغانستان و نگاهی بتاریخ آن منتشر در مجله کابل از طرف میرزا نوروزخان دست خورده نشر میگردید و در کتاب افغانستان بیک نظر بعد ازچاپ ورق مربوط به دوره محمد زائی از طرف نجیب الله خان کنده شده و ورق جدیدی به میل و مضمون خود او سرش گردید، زیرا ورق اصلی از برپادی افغانستان بدست برادران فتح خان و امیر دوست محمد خان سخن رانده بود، در حالیکه آقای نجیب الله خان کواسه امیر دوست محمد خان، مدیر عمومی سیاسی وزارتخارجیه، وزیر معارف، رئیس هیئت مذاکره افغانستان با پاکستان در سر مساله پښتونستان، سفیر کبیر افغانی در هندوستان و امریکا و صندوقچه اسرار سیاسی دولت بود. گرچه بعد ها او ترک تابعیت کرد و در ایالات متحده امریکا اقامت گزید تا در آنجا بمرد.

و اما سرگذشت تبعید شده گان:

همینکه جنگ عمومی دوم آغاز شد، بخران اقتصادی داخلی کشور بیشتر تشدید گردید و لهذا جبراً روش فشار و اختناق حکومت در برابر تبعید شده گان سیاسی، به نرمش مبدل گردید. معهذا حکومت اینان را کماکان در تبعید گاه ها نگهداشت و خود منتظر خاتمه و نتیجه جنگ ماند تا سیاست داخلی و خارجیش را با مقتضیات جدید مرتب و منطبق سازد. از همین جهت بود که از اواخر جنگ تبعید شده گان سیاسی را بتدریج آزاد ساخت، و از آنجمله نگارنده در اوایل سال ۱۹۴۴ (حوت ۱۳۲۲) بکابل رجعت داده شدم. البته سالهای دیگر اینگروه را حکومت در حالت پراکندگی و تحت تعقیب نگهداشت.

پنجم

اوضاع اقتصادی و اجتماعی

بعد از اغتشاش دوره سقوی و استقرار رژیم جدید نادرشاهی، امور اقتصادی افغانستان چه شکلی بخود گرفت؟ ایندولت کلیه اقدامات و اساسات مثبت دوره اماتیه را از بین برده، امتیازات فیودالی را اعاده کرد، قانون نیمه مشروطه را منسوخ و آزادیهای نسبی سیاسی و مساوات حقوقی را از بین برد، سنگ بر فرهنگ ملی زد و تیر بر سینه مبارزین ضد استعمار خارجی و ضد استبداد داخلی انداخت و خواست نظام اجتماعی قرون وسطائی را تحکیم کند. بعد از کشته شدن نادر شاه دولت سیاست او را در جهت سرکوبی قیامها و مبارزات آزادیخواهان با شدت تعقیب کرد. همچنین دولت با مشی تبعیت از استعمار برتانیه مانع انکشاف مثبت صنایع ملی میگردد.

عده سرمایه دار و تجار عمده افغانستان که در وقت نادر شاه ماهیت اصلی خود را آشکار کرده بود با گرفتن امتیاز و انحصار تجارت و تشکیل شرکتها و بانکها در پهلوی دولت ارتجاعی و سیاست استعماری نشست. قشر فوقانی اینگروه نیز در سیاست و قدرت دولت شریک و رفیق جانی حکومت گردید. در راس سرمایه دار و تجار بزرگ افغانستان تاجر آزموده ثی (عبدالمجید خان زابلی) قرار گرفته بود که با اشتراک خانواده حکمران، انحصار تجارت داخلی و خارجی کشور را در دست گرفت، و بواسطه انتفاع بیسرحد از تجارت داخلی، وابسته رژیم ارتجاعی گردید و بواسطه انتفاع از انحصار تجارت خارجی مرتبط با ممالک استعماری خارجی شد. یعنی دو خاصیت منموم خودشرا نشان داد: یکی پشتیبانی از حکومت مستبده و دیگر حمایت از دول استعماری خارجی. البته چنین عناصری که وطنش را به مارکیت مصنوعات ممالک خارجی و بلزله فروش مواد خام کشور به ممالک مذکوره مبدل کرده و ازین راه سود فرلوان میبرد، ب سرمایه گذاری در صنایع داخلی و یا ریفورم های اساسی اقتصادی افغانستان احتیاجی احساس نمیکرد مگر اندکی و آنهم بغرض تنظیم و تسهیل تجارت خویش.

طبیعتاً پیوند عده از چنین سرمایه دار و تجار عمده، با یک حکومت استبدادی و ارتجاعی (بواسطه شریک ساختن آنان در تجارت شخصی و دادن سهام در شرکتها و بانکها و بالنتیجه سرمایه دار ساختن ایشان)، و همچنین پیوند عده خان و ملاک بزرگ (بواسطه تاجروسرمایه دار شدن شان) با سرمایه دار و تجار دلال، پیوند تجار بزرگ (بواسطه خریدن و داشتن زمین در دهات) با ملاکین عمده، ((اتحاد مقدس)) آنها و دستگاه حاکمه را تکمیل نمود. پس فعالیت چنین تجار عمده و دلال گرچه در رشد سرمایه داری

در افغانستان بکوشید، مثل طبقه رفیق خود ملاک مانع جدی انکشاف جامعه افغانستان بشمار میرفت. این گروه برای تاراج مادی و معنوی و اخلاق ملی کشور، قشونی از ملاکین بزرگ و خاندان حکمران کشور و رجال بزرگ اداری را بشکل یک قوت الظهر تشکیل کرد و فرد فرد آنان را با تقدیم رشوه و تحفه و قرض بلاسود و سهم و اشتراک در تجارت دلالی و سودخواری رفیق راه خود ساخت. حتی برای زنان و اطفال خاندان حکمران در مراسم عروسی و نامزی و ختنه سوری و غیره طبق فوق و سلیقه هر یک شان سامان تجملی و پوشاکه و مبل و اثاثیه و امثالها بقیمت میلیونها از خارج تحف و هدایا می آوردند. تا بالاخره عبدالمجید خان زابلی وزیر اقتصاد و باندش، با محمد هاشم خان صدراعظم و خاندان و اعوانش، بشکل شمشیر دو دمه در آمدند که در قعر قلب حیات مادی و معنوی مردم افغانستان فرو رفته باشند، البته دمه اداری و سیاسی این شمشیر محمد هاشم خان و دمه اقتصادی آن عبدالمجید خان بود.

تأثیر و نتیجه این سیستم اقتصادی در پهلوی سیاست استبدادی در مورد ملت و کشور افغانستان چه بود؟ در دهات و قصبات، دهقان و زارع در سرایشی بی زمین شدن لغزان گردید، یک دهقان کم زمین در عروسی و یا مرگ یکی از اعضای خانواده خود مجبور به گرو دادن زمین و یا قسمتی از زمین خود میگردد. ملاک بزرگ و یا پولداران سود خوار دهات که مثل گرگان لاشه خوار بانتظار ورود مرده نی نشسته بودند این زمین را به گرو گرفته و یا قرضه نی با ربح سالانه از پنجاه تا هفتاد فیصد میدادند. مدیون از تادیه پول گروی و یا ربح سود خوار عاجز می آمد و داین بحکومت محل که حامی ملاک و پولدار است مراجعه میکرد و دهقان بدبخت بفروش زمین و تادیه قرض مجبور میگردد. اما این خرید و فروش بدون مزایده و رقابت خریداران بعمل می آمد، زیرا ملاک و تاجر و پولدار بین هم قرار ذهنی داشتند که یکی زمین طرف معامله دیگر خود را نمیخرد، لهذا تعیین قیمت زمین دهقان مقروض، یکطرفه بدست پولدار داین بود. اما دهقانان علاوه بر این به اشکال دیگر نیز استثمار گردیده و زمین خود را از دست میدادند. مثلاً ملاک بزرگ، قطعه از زمین دهقان کوچک را میسندید. اگر دهقان کوچک از فروختن آن امتناع میورزید، یکی از اتباع ملاک بزرگ علیه دهقان کوچک، دعوی مصنوعی براه می انداخت و حکومت محل عادتاً دهقان را توقیف مینمود. مصرف بندیخانه و عایله، دهقان را برای رهائی ازین مضیقه بدادن رشوت و امیداشت و اینکار بدون فروختن زمین میسر نبود. ملک بزرگ زمین مذکور را بقیمت خیلی ارزان میخرد. این تنها نبود در خرابی فصول و کم آبی و عوارض آسمانی، دهقان با عایله اش گرسنه میماند و دست بقرضه دراز میکرد، اینقرضه با ربح گران سود خوار بمجمله آنقدر ثقیل میگردد که دهقانان بفروش زمین خود مجبور میگردد. شکل دیگر بیزمین شدن دهقان کم

زمین این بود که بار تحمیلات گوناگون مالیات، بیگار، رشوت خواری ادارات مالی و محلی آنقدر کم دهقان را خمیده میساخت که مجبور به فروش زمین کوچک و کم حاصل و پر مصرف خود میگردید و خودش بحیث دهقان سهم بگیر در خدمت و کارگری زمیندار بزرگتر داخل میشد. بآنصورت دهقانان کم زمین جزء دهقانان بیزمین شده و بالاخره دهقان متوسط الحال هم بین دو قطب ملاکین بزرگ و افلاس کننده گان بیزمین قرار میگرفت.

در قسمت مالداري افغانستان، عین آنچه گفته شد صدق میکند. یعنی مالداران بزرگ مرفه بوده و مالداران کوچک و متوسط روز بروز فقیر تر میشدند و در اردوی بیکاران و مؤلذین اصلی کشور افزوده میرفت. اما آیا در قرا و قصبات و شهرهای کشور وسایل کار و جذب این اردوی بیکاران و بازوان توانا، وجود داشت؟ جواب آن منفی است. این بود حالت دهقانان فقیر (اکثریت تقریباً بیشتر از نود فیصد مردم کشور) که اشتغال عمومی شان منحصر در امور زراعت بوده و بیشتر از خمس اراضی قابل زرع وطن خود را در دست ندارند، و سی فیصد آنان بکلی فاقد زمین مزروعی اند. قوه بازوان دهقانان در مملکت کم انکشاف افغانستان بطور دلخواه ملاکین، بقیمت اندکی خریده میشود یعنی در شکل بهترین خود از خمس تولیداتش حصه بیشتری ندارد. البته دهقانان مرفه هنوز تقریباً ده فیصد اراضی قابل زرع را در دست نگهداشته اند و بقیه اراضی مزروع کشور متعلق خوانین و ملاکین، تجار زمیندار و بیوروکراتهای زمین خوار است. این اوضاع اقتصادی و اداری افغانستان دارای تأثیر زهر آگین در زندگی مادی و اخلاقی و اصالت معنوی مردم افغانستان بود.

در پایتخت و سایر شهر های کشور، مردم و طبقه متوسط از قبیل تجار خورده پا، روشنفکران غیر اشرافی، پیشه وران و اهل حرفه ها و صنایع دستی، معلمین و مامورین پایان رتبه، کارگر و مزدور و نوکر و بیکاران و غیره، از دهات کشور حالتی بهتر نداشتند. کارگران صنایع دستی و ماشینی از آنها هم در وضع بدتر بودند. توريد اموال استهلاکی خارجی مثل سیلی، محصولات پیشه وری کشور را از میان میبرد و حرفه های نساجی و پیزار دوزی، مسگری و زرگری، آلات و ادوات زراعتی و طبخی، فرش و ظرف منزلی و امثال آنها به ورشکست و کساد میکشاند، در حالیکه تولیدات صنعتی داخلی از قبیل پارچه باب و پاپوش و بوره و غیره احتیاجات مملکت را بیشتر از تقریباً پانزده فیصد تکافو کرده نمیتوانست. بقیه السیف پیشه وری افغانستان زیر کانترویل کمپنی های بزرگ تجارتي بشکل ابتدائی ورکشاپهای تجارتي در آمده میرفت. جولا از فابریکه نساجی نخ و تار و سایر پیشه وران مواد خام (باستثنای اندکی) ازین شرکتها گرفته و جزء کارگران آنان محسوب میشدند، چنانیکه در ساحه زراعت

پنبه و یا صنعت قالین بافی و غیره کارگران مقروض و اجیر این شرکتها بودند. طبقه کارگر صنعتی قلیل کشور بواسطه نداشتن اتحادیه ها و تشکیلات سیاسی و بیمه و قانون کارگری تحت استثمار شدیدتری قرار داشتند.

عده سرمایه دار و تجار بزرگ و دلال، تمام انحصارات و تجارت داخلی و خارجی افغانستان را دو دسته محکم گرفته بود. از یکطرف دهقان و از طرف دیگر طبقه متوسط شهری و پیشه وران را خانه ویران مینمود و خود در قدرت سیاسی و اداره کشور شریک گردیده، وزارت و ریاست های عمده دولت را در دست داشتند. طبعاً قدرت سیاسی اینان بجائی رسید که اشراف کهنه متکی به نسب و نژاد نیز در برابر این نوکیسه ها خاضع و دست نگر حتی درووزه گر گردیدند. قضایای تجارتی از قید محاکم شرعی که متکی به منهب بود آزاد گردید و برای خودش محکمه مخصوص تجارتی بوجود آورد. زیرا دولت که نماینده طبقات ملاکین بزرگ و تاجران سرمایه دار عمده بود، به تقویه موقف این طبقات میپرداخت.

برادران حکمران بعد از کشته شدن نادرشاه عملاً درک کردند که خواسته های قشر روشنفکر در ساحة تمدن جدید و فرهنگ و اقتصاد چیست. بنابر آن دست بیک سلسله اصلاحات نمایشی و میان تهی بغرض اغفال مردم زدند، ولی حتی میکوشیدند تا نتایج این رفورمها را نیز بلطایف الحیل خنثی سازند. بطور مثال: نادرشاه تعداد طلبه و طالبات افغانستان را از هشتاد هزار نفر در طی چهار سال سلطنت خود به چهار هزار و پنجصد و نود و یک نفر تقلیل نموده بود، بعد از کشته شدنش، صدراعظم در طی چهار سال دیگر این تعداد را صرف به هزده هزار و هشتصد و هفتاد نفر بالا برد. تعداد مدارس ابتدایی و متوسط و ثانوی و یک فاکولته از سی و پنج به دو صد و بیست و هشت و تعداد معلم از یکصد و شصت و پنج به هشت صد و سی و سه رسید. اما حکومت برای عقیم ساختن همین معارف کوچک ایام تحصیل ابتدائی را از پنج سال به چهار سال تنزیل کرد تا طلبه سواد ابتدائی هم فرا گرفته نتوانند. (رجوع شود بکتاب رسمی افغانستان در پنجاه سال اخیر). البته دولت هنوز شمول زن درین معارف محقر را کفر و زندقه محسوب مینمود. فاکولته ساینس در کابل ۱۳۱۳ (۱۹۳۶)، چهار باب مکتب و آنهم ابتدائی در هرات سال ۱۳۶۵ (۱۹۳۶)، ریاست پنبتو تولنه در کابل ۱۳۶۶ (۱۹۳۷)، یک دارالمعلمین مستعجل در کابل ۱۳۶۶ (۱۹۳۷) و کذا یک مکتب تخنیکی در کابل ۱۳۶۶ (۱۹۳۷)، تاسیس گردید. یکسال بعد ۱۳۶۷ (۱۹۳۸) کتابخانه شاهی تشکیل و یکمده متعلمین نظامی در شق هواپزازی و یکدسته محصلین نظامی در ترکیه و بیست و شش نفر متعلم در شقوق مختلف بلارویا و امریکا اعزام و موسسه ثی بنام

آکادمی علوم سیاسی ساخته شد. تدریس در مکاتب انگشت شمار کشور به زبان پشتو مقرر گردید. و این روش تا اختتام جنگ دوم جهانی دوام نمود. در حالیکه معلمین کافی و کتب تدریسی و دارالترجمه بزبان پشتو وجود نداشت و هم در ولایات مرکزی و شمالی و غربی افغانستان زبان مادری طلبه پشتو نبود.

با وجود چنین تخریبات پلانیزه در معارف ملی و فرهنگ کشور، جراید نوکر پیشه و دستگاه نو احداث رادیو کابل، اتصالاً از ترقیات روز افزون افغانستان سخن میزدند. در حالیکه بلا انقطاع پولیس و زندارم و جاسوس دولت، پلانهای تخریبی استعماری را در افغانستان نعل بالنعل تطبیق مینمود. جوانان نوری در مدارس با روحیه نظامی اطاعت کورانه و پر از ترس و لرز تربیه میشدند، و جوانان رسیده مجبور بخدمتگزاری حکومت میگردیدند. در محابس شکنجه های علنی و متنوع در مورد گناه کاران و بیگناهان بکار برده میشد. حکام ظالم و خاین تقدیر میگردید و مامورین معتدل و بی آزار، مقهور و معتوب و معزول میشد. جامعه افغانی روز بروز به گودال فقر و نفاق و نا امیدي رانده میشد، و آتش نفاق از نظر زبان و مذهب و نژاد و منطقه حتی خاندان زیاده میکشید. در هر حال ریفورم ظاهری حکومت محمد هاشم خان در ساحة معارف و مطبوعات منحصر نماند، او در ساحة صحی نیز چند شفا خانه نی در گردیز (۱۹۳۵) و قندز و بغلان و کابل (علی آباد) بساخت و یک کورس دندانسازی دایر نمود و در ۱۹۳۶ سناتوریم نسوان در کابل تاسیس نمود. حکومت جاده اندرابی را از پل شاه دو شمشیره تا پل شاهی و جاده وزارت حریبه را تا دروازه شرقی ارگ شاهی مجموعاً در طول چند صد متر سنگفرش و قیر نمود. این چند اقدام جزئی و محدود را حکومت در طول پنجسال (۱۹۳۳ - ۱۹۳۸) به انجام رسانید.

البته محمد هاشم خان بفرض استحصال پول در رشته تجارت کشور سعی جدی ولی منفی بعمل آورد. اساس این انکشاف تجارتي در عهد نادرشاه با تاسیس شرکت سهامی (جنین بانک آینده) گذاشته شد (۱۹۳۰). در ۱۹۳۳ شرکت سهامی پشتون در قندهار تاسیس گردید. همچنین در ۱۹۳۶ شرکت سهامی نساجی تشکیل شد. هاشم خان در ۱۹۴۰ فابریکه نساجی جبل السراج را که در ۱۹۳۷ تاسیس گردیده بود بخرید. یکسال پیشتر (۱۹۳۶) شرکت ((وطن)) در قندهار تشکیل شده بود. در سراسر کشور صرف چند فابریکه محدود ساخته شد: فابریکه نساجی جبل السراج (۱۹۳۷)، فابریکه تیل کشی قندز (۱۹۳۹)، فابریکه نساجی پلخمری (۱۹۴۰)، فابریکه پشمینه بافی و برق آبی قندهار (۱۹۴۳) و فابریکه قند بغلان (۱۹۳۸).

یکسال قبل از اختتام جنگ عمومی هنگامیکه نگارنده از تبعیدگاه خود بکابل برگشتم، کابل و کابلیان از شناخت من برآمده بودند. در ایام عید بر عکس سابق در صد نفر یکنفر میتوانست که لباس نو در برکند، نام سراچه مهمان و ضیافت‌های موسمی از قاموس زبان متداول افتاده بود، تمام تفرج‌ها، پهلوانی‌ها، چوب بازیها، قصه خوانیهای بازار، با تمام میله‌های موسمی مردم و اصناف مختلف شهر کابل منسوخ شده بود. از هیچ محله کابل صدای ساز و آوازی شنیده نمیشد. اکثر نوازندگان و سرایندگان کابل دکانهای پرچون و چوب فروشی در محله خرابات قدیم باز کرده بودند. من بچشم خود میدیدم که بعد از تاریکی شام مردان آبرومندی محجوبانه دست‌گدائی دراز میکنند، و در شبهای زمستان کارگران و مامورین پایان رتبه با سطلی در گلخن‌های حمام مراجعه و با چند پولی خاکستر گرم برای صندلی زن و فرزند خود میخرند. رژیم بر سر اقتدار از دیدن این وضع مردم که وقتی هزارها نفر عسکر دشمن خارجی را محو کرده بودند، لذت میبرد و بواسطه این فقر جوانان را بورطه انحرافات اخلاقی، دزدی و قمار و گر ممکن میشد بشغل جاسوسی میکشاند. در داخل چنین شرایطی که کار و وسایل کار آبرومند کم، فابریکه‌ها و موسسات مفقود، تهدید و تخویف اداری موجود بود، مردان با لباسها و ریشهای ژولیده، زنان با چادریهای پاره و اطفال با پای برهنه، با دهن بسته و کله گنگس از یکطرف بدیگر طرف برای بدست آوردن لقمه نانی میرفتند و شب بخانه‌های خود بر میگشتند. دیگر محال بود کسی از غدر انگلیس، از خیانت جاسوسان هند انگلیسی در داخل کشور و از رشوت و ستمگری حکومت تکلم نماید. حتی افسران اردو و مامورین پائین رتبه دولت که زندگی شان بسته بیک کلمه مافوق در سجل و سوانحش بود، و یک راهور ضبط احوالات زندگی او را در اختیار خود داشت، از هر مجرمی مطیع تر و بمنزله نوکر شخصی مافوقش محسوب میشد. دیگر در نزد دولت شرف شخصی، عزت نفس و وظیفه شناسی مفهوم نداشت، مگرانقیاد بمافوق و بس. بطور عموم مردم خود را محروم از همه حقوق و مخوف و محزون و مایوس احساس میکردند، گو اینکه سپاه بیگانه نی مملکت شانرا اشغال، و اختیارات شانرا سلب کرده باشد.

قیام‌های مردم ضد استبداد و استثمار نیز، مثلاً در زمینداور قندهار و صافی ننگر هار بشکل فجیعی سرکوب میگردد، چنانیکه قیامهای ولایات شمالی کشور و غلجائی‌ها و مردم پاکتیا و کوهدامن و کوهستان سرکوب گردیده بود. اینوقت احساس میشد که چگونه یک نظام اقتصادی فاسد باتفاق یک نظام سیاسی مرتجع و استبدادی در مدت کمی میتواند که یک جامعه رشید و با نشاط را اقلأ در شهرها بیک گروه نا امید و بد بین و مخبوط الحواس مبدل کند. تمام این انحطاط معنوی و مادی را سلطنت

فقط در مدت قلیل پانزده سال مخصوصاً در پایتخت انجام داده بود و عده از نسل نورسیده تمام این بدبختی هارا یک امر طبیعی میدانستند، وبصورت غیرشعوری بسوی یک آینده مظلم ومبهم پیش میرفتند. دیگر کشور و شهرها مال مردم افغانستان نبود، بلکه بازیگاه خاندان حکمران و جاسوسان هندوستانی استعماری، ملاکین عمده و تاجران بزرگ، مامورین عالیرتبه و کارکنان ضبط احوالات محسوب میشد. بسا اشخاص بیسواد اما شریر و وابسته بدستگاه حاکمه داخلی و احياناً خارجی در چنین میدانی بالای عزت و شرف مردم افغانستان مستهزیه و مفتخرانه مرکب میجهاندند. جسارت اینمردم بجائی رسیده بود که مثلاً داکتر فقیر محمد خان بیطار هندوستانی، افسران افغانی را و علی دوست خان فرقه مشرونو وارد از هندوستان، متنفذین یک ولایت مرکزی افغانستان را علناً بخدمت در راه یک دولت خارجی (انگلیس) دعوت میکردند. البته رد کنندگان از خدمات دولتی طرد و یا در محابس انداخته میشدند، چنانیکه سیدحسن خان فرقه مشر، محمد عمر خان غند مشر، سید احمد خان نایب سالار، غلام نبی خان چپه شاخ، فتح محمد خان فرقه مشر، ابراهیم خان گاو سوار و امثالهم همه چنین شدند.

مقارن این روزهای سیاهی که ملت افغانستان در داخل کشور خویش میگذشتاند، در قسمتی بزرگ از جهان معاصر، آتش جنگ عمومی فروزان و مقدرات آینده ممالک شرق و غرب در انتظار نتیجه آن بود. منجمله دولت افغانستان مشغول طرح های نوینی بود که بتواند در صورت فتح یکی از دو جبهه متخاصم، سیاست داخلی و خارجی خویشرا بفرض حکمرانی خویش با روش طرف فاتح منطبق سازد و خط حرکت داخلی خود را معین نماید. در هر دو حال خاندان حکمران فیصله نمود که بعد از تصفیة شانزده ساله کشور، در داخله از در سازش ظاهری با مردم داخل شود و بنای مستقر ماندن خود را نه با شمشیر بلکه به حیل و عوامفریبی قرار دهد. دولت انتظار میکشید که بعد از گذشت ثلث قرن، نسل موجوده افغانستان از بین رفته و نسل جدید با این رژیم مانوس خواهد گردید.

اما سلطنت نمیخواست این تجدید نظر خود را در خط مشی قدیم، دفعتاً در محل اجرا گذارد، زیرا از عکس العمل مردم افغانستان در هراس بود، بلکه میخواست با تدریج نامحسوس اداره و روش سابق را تغییر دهد. اینست که کابینه وحشی محمد هاشم خان تا اختتام جنگ جهانی و روشن شدن وضع بین المللی کماکان بر سر اقتدار ماند، در حالیکه قبلاً فیصله شده بود او با اعوان مشهورش بکنار زده شده و جایش بجوانان خانواده حکمران محول گردد، زیرا اینخاندان مصمم بودند که تا دم مرگ، ابتکار عمل را در افغانستان منحصر بخانواده خویش داشته باشند. از همین سبب بود که سلطنت هیچ سری و شهرتی را در کشور مجال سر افراختن نمیداد ولو در رکاب او جانفشانی نموده و در نقشه هایش شرکت جسته

باشد. حکومت از یکطرف بااحتمال فتح دول محور، ترانه و تاریخ فاشیستی ترتیب و ادعای برتری نژادی و آریه پرستی را بمیان میکشید و از دیگر طرف بانتظار فتح دول متفق سخنهاى از ديموکراسى غربى بر زبان ميراند، اما رويهمرفته از در هم شکستن امپراتورى انگليس در همسايگى افغانستان که تکیه گاه عده از حکومت ارتجاعى آسیای وسطى بود، سخت اندیشه داشت. بالاخره جنگ پایان رسید و شکست قطعى دیکتاتوریهای نازی هتلری و فاشیستی ایتالیا در اروپا، و تسلیم دیکتاتوری نظامی جاپان در آسیا مسلم گردید، و سال ۱۹۴۵ تغییرات بیسابقه و جهان شمولی در کره زمین با خود آورد.

ششم

در دوران جنگ جهانی دوم

۱۳۱۸ - ۱۳۳۴ شمسی

(۱۹۳۹ - ۱۹۴۵)

در اروپا که خواهی خواهی مؤثر شدید در مقدرات مشرق زمین بود، بعد از جنگ جهانی اول و معاهده ورسای، حوادث عمده و جدیدی بوقوع رسید که بار دیگر دنیا را بسوی پرتگاه یک جنگ جهانی میکشاند. از آنجمله بحران اقتصادی بود که اروپا را تحت تهدید قرار میداد، حتی امریکا نیز در چنین بحرانی غوطه ور بود. از دیگر طرف دول مغلوب جنگ اول جهانی که اکنون مقتدر شده بودند، با عده از کشورهای مقتدر دیگر تقسیم مجدد ساحت نفوذ را در دنیا میخواستند و حصول این هدف را در اشتغال یک جنگ دیگر جستجو میکردند. روحیه مفرط نیشلیزم اروپا نیز بشکل خبیث آن در آمد، یعنی نیشلیزمی که بر پایه دفاع از وطن مادری قرار دارد، به نیشلیزم تعرض بر وطن دیگران مبدل گردید، و مولود خون آلودش بحیث دیکتاتورهای جدید اروپا قدم در صحنه گیتی گذاشت. ازین بعد کلمه بشریت و هیومنیزم با آداب و مناسبات بین ملل، مفهوم اصلی خودشرا در قاموس سیاست جهانی غایب نمود. خصوصاً که در صف نخستین بازیگران سیاست جهانی اشخاصی چون هتلر و موسیولینی قهراً جای خود را باز و اشغال کردند.

دولت فرانسه از همان روز اختتام جنگ بین المللی اول، نه اینکه شمشیر خودشرا در نیام نه نموده بود بلکه خودشرا در آهن و فولاد غرق کرده میرفته و دولت جاپان با تخلیق امپراتوری جدید مانچوکو، برای استقبال از یک جنگ دیگر، روی دوبا استاده بود. اتحاد شوروی ساکت و بیصدا در تسلیحات نظامی خود غوطه ور گردیده بود. دولت انگلیس گرچه آنقدر مال و ملک از کشورها و ملل دیگر را در دست اغتصاب خود داشت که محتاج به جنگ دیگری نبود، بلکه یک جنگ دیگر این برتری و دلرانی او را زیر تهدید قرار میداد، بلز هم از سال ۱۹۳۳ بپعد برای قبول یک جنگ جهانی دیگر حاضر شده میرفته. ایالات متحده امریکا که هنوز مشغول اقتصاد داخلی و حل بحرانهای اقتصادی کشور خود بود، قوه نظامی بزرگی در دسترس داشت و میتوانست در جنگی شرکت کند که سرنوشت اروپا را تغییر میداد.

جرمنی در تحت شرایط مادی و معنوی پس از شکست در جنگ نخستین جهانی، بزودی زیر اداره

رژیم فاشیستی (نیشنل سوسیالیسم یا نازیسم) قرار گرفت و یکی از مجانین بزرگ و خطرناک تاریخ جهان بر سریر رهبری و فرماندهی آن نشست. آدولف هتلر حزب نازی او این قوت عظیم جهانی را که نه تنها در اروپا بلکه در ماورای بحار رقیب امپراتوری انگلستان بود، باستقامت جنگی سوق نمود که دنیا را تکان بیسابقه‌ی نئی داد. جاپان قوی در شرق دور، و ایتالیای فاشیست در اروپای جنوبی که هر یک توسعه‌ی اراضی میخواستند، در صف هتلر بایستادند و بار دیگر قسمت معموری از جهان را بخاک و خون کشاندند تا خود در هم شکستند.

البته درینجا موضوع این جنگ بزرگ جهانی مطرح کتاب نیست، جزآنکه از تاثیر آن در سیاست جهان آینده و منجمله کشور افغانستان بایستی سخن راند. در همان آغاز حمله‌های موضعی در اروپای مرکزی، دولت افغانستان از احتمال یک خطر عظیم نسبت بخود ودوستان استعماری نزدیک خود مرتعش گردید. زیرا از یکطرف در جنگ اول جهانی ملت جرمنی بحیث دشمن انگلستان در سرتاسر افغانستان تا اندازه‌ی مشهور و محبوب گردیده بود، و ازدیگر طرف ملت افغانستان در مدت ده سال از رژیم موجوده کشور متفر و بیزار شده، در کمین فرصت منتظر نشسته بودند (چنانیکه در حین جریان جنگ جهانی، مردم جدران پاکتیا در اپریل ۱۹۴۲ ضد سلطنت قیام کردند و تا می سال مذکور باین قیام دوام دادند. یکسال بعد در جون و نومبر ۱۹۴۵ مردم کنر در شرق کشور بقیام مسلح ضد سلطنت پرداختند. البته دولت با اسلحه عصری هر دو قیام را وحشیانه خاموش ساخت). با حمله‌ی دیوانه وار قوای هتلری بر خاک اتحاد شوروی و کشتی‌های ایالات متحده امریکا، سرنوشت جنگ تغییر خورده و شکست دول متجاوز محور حتمی گردید. در دوران جنگ کشور ایران توسط قوای متفقین موقتاً اشغال گردید، مبارزات مایوسانه آزادیخواهان هند بجایی نرسید و افغانستان عملاً تحت محاصره نفوذ انگلیس باقی ماند. ولی دولت افغانستان در چنین وضعی قادر نبود که ضد نظریات مردم کشور علناً دم از طرفداری انگلیس بزند. جنگ جهانی دوم در سپتمبر ۱۹۳۹ مشتعل گردید و افغانستان در ۱۷ اگست ۱۹۴۰ رسماً بیطرفی خود را درین جنگ اعلام نمود، و بنابراین اتباع جرمنی در کشور بمشاغل سابق باقیماندند. دولت انگلیس مصمم بود اتباع جرمنی را در افغانستان توسط دولت افغانستان اخراج کند. حکومت افغانستان نمیتوانست چنین کاری را خودسرانه انجام دهد و بر نارضائی مردم بیفزاید. پس ترتیبی فراهم گردید تا بهانه چنین کاری بدست دولت افتد. در سال ۱۹۴۱ توسط محمد یعقوبخان سکاوت با چند نفر جرمنی مستخدم افغانستان، ارتباط سیاسی و تحریک آمیزی بر قرار گردید. جرمنی‌ها به هوس فعالیت ضد انگلیسی در سرحدات شرقی افغانستان، از کابل بقصد پاکتیا در معیت راهنمایان فرار کردند. قوه پیش بین دولت،

اینها را در لوگر محصور و از بین جاروب کرد و محمد یعقوبخان سکوت هم بهمین نام مدتی در محبس کابل باقیماند. او بعد ها رها شد، پساتها هم وظیفه جدیدی در پاکستان قبول، و در رادیو پاکستان ضد سیاست افغانستان راجع به پشتونستان مشغول تبلیغ گردید، چنانیکه برادرش در کابل عین وظیفه را بشکل معکوس انجام میداد یعنی ضدیت با پاکستان را تبلیغ کرده و این جنگ سیاسی مشتعل نگهداشته میشد. در هر حال فعالیت و فرار چند نفر جرمنی از کابل بهانه خوبی برای اخراج تمام اتباع جرمنی از افغانستان گردید. معهدا حکومت افغانستان مسئولیت اینعمل را به تنهایی بردوش خویش گرفته نمیتوانست، لهذا جرگه بزرگ عنعنوی در کابل در همین سال ۱۹۴۱ تشکیل شد، زیرا تنها انعقاد جرگه ها بود که میتوانست دولت را در تطبیق سیاست طبقاتی او معاونت نماید. در حالیکه پیشنهاد های دولتین شوروی و انگلیس قبلاً بکابل داده شده و اخراج تمام اتباع جرمنی از افغانستان تقاضا گردیده بود. اتحاد شوروی درین تقاضای خود به معاهده بیطرفی و عدم تعرض که در سال ۱۹۳۶ بین دولتین افغانستان و شوروی منعقد شده بود، تکیه میکرد. جرگه افغانستان در نوامبر سال ۱۹۴۱ بیطرفی افغانستان را درین جنگ جهانی تایید و تصویب نمود. دولت افغانستان طبق یادداشتهای دولتین شوروی و انگلیس در اکتوبر ۱۹۴۱ اتباع جرمنی مستخدم خود را با تضمین مصونیت شان از طرف شوروی و انگلیس، از افغانستان خارج ساخته بود.

چون ایام جنگ بطول کشید و هنوز نتایج قطعی آن پیش بینی نمیشد، سلطه سیاسی دولت انگلیس در افغانستان توسط محمد هاشم خان صدراعظم بغرض حفظ ما تقدم از هر نوع اختلالی، تشدید میگردد، و خانواده حکمران تحت تهدید همیشه گی دولت انگلیس فشرده میشد تا جاییکه روزی در زیر نقاب بیطرفی کشور، در سینمای وزارت حریه کابل فلمی از جنگ های فاتحانه جرمنی علیه دول متفق نشان داده شد. فردای آن آتش نظامی سفارت برتانیه سوار بایسکلی وارد محوطه وزارت حریه شد، و بدون اطلاع قبلی داخل اتاق کار شاه محمود خان وزیر حریه گردید. در مجلس وزیر حریه، رئیس ارکانحرب عمومی محمد عمر خان ابوی (بعد ها سر منشی شاه، وزیر حریه و آخراً سفیر کبیر در هند) نشسته و چند نفر افسران دوایر با دوسیه های کار رسمی خود حاضر بودند. آتاشه نظامی سفارت انگلیس مقابل میز شاه محمود خان بایستاد و گفت: شما بیطرف استید و فلمهای پروپاگندی دشمن برتانیه را نشان میدهید. این بگفت و برگشت. شاه محمود بدون آنکه تکلمی کرده باشد، ساکت ماند. اما فردا سالون سینما از اثاثیه علری و بنام ترمیم زیر کار گرفته شد و دیگر روی پرده و فلمی را ندید.

همچنین روزی محمد هاشم خان از ناتمام ماندن تعمیری متعلق الله نواز هندی که خودش غایب بود اظهار انزجار نمود، مامور مسئول جوابداد که امور مربوط به الله نوازخان را در غیابش شاه جی وکالت مینماید. صدراعظم بدون ملاحظه گفت: به شاه جی گفته شود که کار تعمیر را بزودی تمام کند. در همین لحظه شاه جی وارد گردید در حالیکه سخنان صدراعظم را شنیده بود. او با بر افروخته گی به صدراعظم گفت: من خود وظیفه ام را میشناسم و هیچکس در افغانستان نمیتواند وظیفه را بمن بیاموزد. روزیکه بدانم وظیفه خود را اجراء نکرده ام، با تفنگچه خودم را خواهم کشت. صدراعظم خواست با تجمیع عذر بخواهد که مطالبش را فهانده نتوانسته است، اما او سخن صدراعظم را ناشنیده مجلس را ترک نمود.

این تنها نبود سفارت انگلیس در دوران جنگ، موافقت صدراعظم را حاصل کرد که تا اختتام جنگ برای کنترل تمام افغانستان، دستگاه جاسوسی انگلیس تحت نظر سفارت برتانیه در کابل تاسیس گردد. این دستگاه بمجمله و در نهایت ساده گی از اشرار ساده و جاهل افغانستان در واحد های ده نفره تحت قیادت یک یکنفر ((دهباشی)) در مناطق عمده شهر ها و جوار راهای عمومی و قصبات تشکیل گردید. دهباشی ها بایستی دارای سواد میبودند، و معاش ماهانه خود و نفری متعلقه خود را از مامورین و نمایندگان سفارت برتانیه حاصل میکردند. دولت افغانستان این عمال را در فعالیت وظیفه وی شان آزاد و مامون میداشت. وظیفه اینها عبارت بود از دیدن و شنیدن واقعات در منطقه محوله، و دادن راپور به دهباشی. رسانیدن این راپورها بمقامات انگلیس وظیفه دهباشی بود. در لوایل، اینکار سهل و ساده بود مثلاً جاسوس عبور یک طیاره، ورود یا عبور یک مسافر یا یک مامور، نظریه فرد یا منطقه را راجع بجنگ و دول متحارب و امثال آنها به دهباشی روزمره اطلاع میداد، و دهباشی آنها بمرجع اصلی تقدیم میکرد. بعد ها ایندستگاه انکشاف کرد و بشکل یک دایره منظم جاسوسی و ضد جاسوسی انگلیس در آمد که حتی در برابر افغانستان نیز بحیث یکنستگاه متخاصم مبدل گردید. محتاج تذکر نیست که محمد هاشم خان با چنین عملی بیسابقه، معناً کشور افغانستان را تحت دومنیون دشمن گذاشته و اخلاق ملی را زیر تهدید طویل المدتی قرار داد، در حالیکه از اجرای چنین خیانت خاموش و بیصدا در ابتدا هیچکس مطلع نبوده تنها خانواده حکمران و عمال بزرگ جاسوسی انگلیس ازین ((سر و راز)) اطلاع داشتند و بس. یکی از وابسته گان خانواده حکمران، عبدالحمین خان عزیز بود که ازین اسرار آگاهی داشته و پسر محبوسش عبدالحمی خان عزیز که بعداً عضو حزب وطن و اینک با ۱۲ نفر اعضای حزب محبوس سیسی بود (سال ۱۹۵۲) این ((اسرار)) را با نگارنده در میان گذاشته در حالیکه اولزه این

موضوع قبلاً در بین روشنفکران پخش گردیده بود.

بعد از آنکه جنگ جهانی خاتمه یافت و سفارتخانه جرمنی در کابل مسدود شد (می ۱۹۴۵) و هم دو سال بعد دولت انگلیس مجبور به تخلیه هندوستان گردید، باز هم دستگاه جاسوسی سابق الذکر او در افغانستان باقیماند، و چون دیگر خزینة هندوستان در اختیار انگلیس نبود، لهذا دستگاه مذکور سالم و دست نخورده، بحیث میراث بدولت پاکستان منتقل گردید. من در زندان سیاسی ولایت کابل در همان سال ۱۹۵۲ یکی از این جاسوسان محلی را بنام ((میرزا حسین)) بدیدم که از آینده خود در بیم بود. این شخص هنگام کشیده گی سیاسی افغانستان و پاکستان، هر شامی داخل پارک شهرنو شده، پشت دیوار باغ مقابل سفارت خانه آنروزه پاکستان به بهانه جواب چای می نشست و بلافاصله سگی از دروازه سفارت پاکستان خارج شده، داخل باغ میشد و بزودی برمیگشت. در گردن این سگ طوق چرمی حلقه داری همیشه موجود میبود. چون سفارت پاکستان تحت مراقبت خفیه پلیسهای افغانی قرار داشت، رفت و آمد این سگ نظر دقت آنانرا جلب نموده بزودی سگ را با میرزا حسین و راپور او که در طوق گردن سگ جا داده شده بود، گرفتند و به محبس تحویل دادند. آنگاه معلوم شد که میرزا حسین یکی از مربوطین همان دستگاه جاسوسی انگلیس است که قبلاً در افغانستان تشکیل شده بود و اینک برای پاکستان خدمت مینمود.

در هر حال در طول ایام جنگ عمومی، محمد هاشم خان افغانستان را چنان زیر کنترل جاسوسی و مراقبت شدید قرارداد گو اینکه افغانستان نه کشور مستقل و بیطرف، بلکه پارچه ئی از دار الحرب و یا قسمتی از قلمرو هند انگلیسی است. در تمام ایستگاه های حمل و نقل کشور نماینده های ریاست ضبط احوالات استاده بود، و هر فردی که در داخل کشور میخواست از جایی بجایی برود بایستی هویت او تحقیق و اجازه سفرش از ریاست ضبط احوالات صادر گردد، والا از مسافرت باز داشته میشد. چنانیکه بطور مثال محمد صالح خان مجددی را که برای سرکشی املاک خود در لوگر میرفت، از موتر سرویس فرود آوردند، همچنان میر محمد شاه خان صدیقیان را که بغرض عروسی پسرش در قندهار میرفت از مسافرت باز داشتند.

در چنین فضای سیاسی و اداری بود که من از تبعید گاه قندهار در سال ۱۹۴۲ بکابل احضار شدم، در حالیکه ده سال از مرکز سیاست و اداره افغانستان دور و بیگانه مانده بودم. مشاهده این فضای جدید که ماحصل تخریبات پلانیزه چهارده ساله سیاست استعماری انگلیس و سیاست استعماری سلطنت موجوده افغانستان بود، مانده پیکان آتشی از دل و دماغ بیننده عبور میکرد. زیرا تاثیر مستقیم استبداد داخلی و

استعمار خارجی بشکل حد آن در مورد مادیات و مخصوصاً معنویات نسل جوان و به ویژه قشر روشنفکر مرکز افغانستان مشاهده میشد. با خدعه و خیانت دولت عده از جوانان نوری که زائیده چنین شرایط فاسد اجتماعی بودند، بوسایل تلقین، تخویف و تطمیع بسوی سازش با دستگاه جابر و نظام متعفن و جامد موجوده سوق داده میشدند. هیچ جوانی از اعمال مبتذل و بیعلاقگی بوظیفه و کشور مشغول نبوده و تنها در تماس با سیاست مواخذه میشد و بس. در حالیکه عناصر مبارز در سرتاسر کشور منکوب و نابود گردیده، بقیه السیف آنان بسان لوحه عبرت و نماینده جنون و حماقت درانظار برنا و پیرنمایش داده میشدند. وزارت‌های معارف، مطبوعات، خارجه و حربه آن مامورین جوانی را در صف اول میپذیرفتند که مانند افراد سپاه از سیاست کشور مجتنب بود و در پرستش والاحضرات از برهن کوری عقب افتاده تر نباشند. البته در عوض، راه ارتقا در ماموریت‌های خارجی و داخلی کشور بر روی آنان باز و در اشتغال به ذوقیات و هر گونه مشاغل دیگر دارای حریت کامل بودند، مخصوصاً اگر رابطه مستقیمی بیکی از افراد خانواده سلطنتی بهمرسانده میتوانستند. از طرف دیگر یکدسته دلال سیاسی بمیدان کشیده شده بود که بشکل صیادی در اطراف جوانان معصوم و صافدل و کم تجربه دامهای از فریب و تشویق و تهدید گسترده و هر یک را بنوعی شکار مینمودند. مثلاً صلاح الدین خان سلجوقی که خودش از همین طریق بوزارت و سفارت ارتقا کرده بود، هنگام ریاست مطبوعات خود، جوانان تحصیل کرده و با استعداد و پاک نهاد، اما بی بضاعت و نادار را بماموریت‌ها میپذیرفت و بتدریج قسمتی از آنان را بنام ((اصلاح کشور)) بدادن ((پیشنهادات کتبی)) بدولت رهنمونی مینمود، و آنگاه گول خوردگان را توسط این پیشنهادها شخصاً به محمد هاشم خان صدراعظم و یا محمد نعیم خان برادر زاده و معاونش معرفی و ((وابسته)) میساخت. دیگر بعد از مدتی اینشخص اسیری بود که خواهی نخواهی بساز دولت برقصد. البته متمرین آینده درخشانی نداشتند، و در حالت گبنامی با بخور و نمیری میزیستند. اما دولت نیز قادر نبود که مثل سابق اینان را در دهن توپ به بندد و یا محابس را از ایشان پر کند، خصوصاً که این قشر روز افزون، وادارات عمده کشور چون اردوی نظامی، قوای هوایی، امور خارجی، معارف و مطبوعات و امور اداری و صنعتی همه محتاج کادر جوان و جدید تحصیل کرده بود.

پس بین سلطنت و قشر روشنفکر خط معینی کشیده شد که در یک طرف مستخدمین فروخته شده در راس امور قرار داشت، و در پهلوی آن دسته بیطرف بحیث آله رسمی خدمتی بدون خیانت زندگی مینمود و بجائی نمیرسید، اما گروه مخالف دولت سرنوشت مخصوصی داشت که بتدریج منکوب گردیده و بالاخره از صحنه خارج ساخته میشد. در عوض صحنه افغانستان میدان اسپ دوانی خانواده سلطنت،

خوانین* ملاک، تجار بزرگ، خانواده ها و افراد فروخته شده، جواسیس داخلی و هندوستانی گردیده بود، و بازار رشوت و قاچاق و تراج تجارتی گرم بود، تا جائیکه شخص صدر اعظم در بحبوحه جنگ جهانی توسط امثال غلام جیلانی خان صادقی رئیس حمل و نقل، محمد زمان خان دهن کج رئیس شرکت تجارتی و عبدالله خان ملکیار والی هرات (این هر سه نفر پسر خوانده های صدراعظم بودند و هر یک ملیونر های بزرگی در افغانستان شدند) بقیمت ملیونها پول، اموال از راه هرات به ایران صادر میکرد، و بواسطه عبدالمجید خان زابلی ملیونها دالر از فروش اموال صادراتی افغانستان در بانکهای امریکا بنام خود ذخیره مینمود. در حالیکه زنان بدخشان نیم برهنه میزیستند، زنان صافی ننگرهار پوست حیوانات به تن میکردند، و خشکسالیهای ۱۹۴۲ - ۱۹۴۳ در ولایات بلخ و هرات زنان و اطفال را بخوردن علف واداشته، و شدت بیسابقه سرمای ۱۹۴۴ - ۱۹۴۵ مردم و مواشی را مثل گله مرغی در غار ها انداخته بود. در عوض کاخهای طبقه حاکمه اعم از سلسله سلطنتی و تجار بزرگ و اشراف پولدار و غیره برقصخانه های پاریس و قمار خانه های مونتی کارلو مبدل شده، و تفرجگاه های اروپا و امریکا خانه دومین اینگروه بحساب میرفت. در چنین وقتی در کابل افواه شده بود که ذخایر پولی صدراعظم و خانواده سلطنت در امریکا و اروپا متجاوز از چند ملیون دالر و پوند و فرانک است. البته در زیر سر نیزه حکومت نظامی کسی قادر نبود که بپرسد: چرا و از کجا؟

با چنین فضای تاریکی که سلطنت برادران در کشور افغانستان از نظر سیاسی و اداری ایجاد کرده بودند، (فضای اقتصادی قبلاً تشریح گردیده است) و اختناق عمومی گلوی مردم افغانستان را میفشرد، سلطنت از عکس العمل توده ها در برابر مظالم متمادی خویش، مخصوصاً از قشر روشنفکر لرزان و هراسان میبود، خصوصاً که جنگ جهانی قوس صعودی خود را می پیمود، و نتیجه نهایی آن مستور بود، کسی نمیدانست عاقبت دولت انگلیس در مستعمرات آن بویژه در هندوستان بکجا خواهد انجامید و با فرض شکست آندولت، سلطنت افغانستان که تکیه گاه خود را از دست خواهد داد، با چه حوادث داخلی و خارجی مقابل خواهد شد. اینست که سلطنت برای حفظ تقدم و بقای خویش بطرح پلاهای جدیدی پرداخت که با استراتیژی قدیم او متفاوت بود. اما در تطبیق نقشه های جدیدش چنان تاکتیکی بکار برد که تانی و تدریج عملی آن در نزد توده های مردم افغانستان، تبدیل اجباری استراتیژی اش را مستور و غیر مرئی نگهدارد و مردم در زیر سیاست تخویف سابق، با آهستگی این تحول جبری را به اراده دولت مربوط بدانند، تا انفجار انقلابی بعمل نیاید. در هر حال محمد هاشم خان در طی ایام جنگ به اقدامات زیرین متوسل شد مثلاً:

در ساحه معارف از سال ۱۹۳۸ تا خاتمه جنگ جهانی در مدت هفت سال تعداد متعلمین مدارس از نوزده هزار نفر به تقریباً نود و چهار هزار نفر رسید و زبان تدریسی که اجباراً در عموم مناطق غیر پشتو زبان کشور، پشتو بود، منحصر بولایات پشتو زبان گردید. مدت تحصیلات مدارس ابتدائی که قبلاً از پنجسال بچهار سال تنزیل گردیده بود، مجدداً به شش سال بالا برده شد و در پروگرامها و لوائح معارف تجدید نظر بعمل آمده تاسیس مدارس زنانه در نظر گرفته شد. برای تعلیمات ابتدائی مفتشین و معاونین، و برای معلمین مدارس تادیبه پول غله خوراکه منظور گردید. البته مدرسه شرعی نیز در سال ۱۹۴۲ تاسیس و خواسته شد که ملاهای مذهبی با مقتضیات جدید سیاست دولت منطبق ساخته شوند. بعلاوه صدراعظم که دشمن سر سخت معارف زنانه بود، در زیر جبر زمان در سال ۱۹۴۱ لیسه زنانه کابل را تاسیس کرد، و در ۱۹۴۲ فاکولته ادبیات تشکیل گردید. همدین سال اداره پوهنی ننداری (صحنه تمثیل) بمیان آمد، و استخوانهای سید جمال الدین از اسلامبول بکابل منتقل گردید، (در حالیکه اگر قبل از جنگ جهانی اینشخص زنده میبود و بدست صدراعظم می افتاد جایش در دهن توپ میبود). از همان سال آغاز جنگ جهانی (۱۹۳۹) صدراعظم ریاست مستقل مطبوعات را با دوایر متعددی بفرض جمع کردن و مشغول نگهداشتن نویسندگان جوان و پراکنده کشور تاسیس کرد، و هم مکتب تجارتنی در کابل افتتاح نمود. در ۱۹۴۱ این جلاذ بزرگ در قیافت خواهر صلیب احمر در آمد و دارالمساکینی تاسیس کرد. برادر زاده اش محمد نعیم خان مامور شد که نه تنها بحیث معاون صدراعظم و وزیر معارف بلکه بحیث رهبر مطبوعات و پیشوای فضلا و شعرا و نویسندگان و هنروران کشور، اینگروه مخالف و محروم را بدور خود جمع کرده بکارهای علمی و ادبی و تاریخی و هنری وا دارد، و نمایشی از علم دوستی و ادب پروری خاندان حکمران ترتیب دهد. در حالیکه تا این لحظه اعضای اینخاندان کوچکترین اعتنا و یا احترامی بشخصیت دانشمندان کشور نمیگذاشتند. دولت تبعید شده گان سیاسی را نیز از روستاهای دور دست بکابل خواسته و با مجوسین سیاسی نرمش و مساهله در پیش گرفت.

از دیگر طرف صدراعظم برای کانتروول شدیدتر کشور در سال ۱۹۴۱ مدیریت پولیس کابل را به ریاست پولیس تحت امر یک نفر جنرال توسیع و تبدیل و در ۱۹۴۲ مکتب ژاندارم و پولیس تاسیس نمود. در سال ۱۹۴۲ طبق قرار داد با دولت انگلیس دو صد نفر افسر افغانی را بفرض تحصیل بیشتر در هند انگلیسی اعزام کرد و ۶۴۸ لاری از امریکا خریداری کرد. متعاقباً در لیسه غازی و رادیو و نساجی متخصصین انگلیسی را استخدام کرد. در ۱۹۳۹ شفاخانه زنانه در قندهار افتتاح کرد.

جنگ جهانی دوم با شکست دول متجاوز فاشیستی پایان یافت و تغییرات ژرفی را در جهان باقی

گذاشت. درین جنگ خون بیشماری از نوع انسان ریخته شد که در تاریخ سابقه نداشت. شهرها و روستاهای زیادی ویران گردید، نقشه سیاسی جهان تغییر کرد و عده از دول بزرگ سابقه جای خود را بدول بزرگ دیگری دادند. از دیگر طرف اختراعات علمی تا آستانه ((عصر اتم)) پیشرفت. در غرب دولت ایالات متحده امریکا بعوض دولت انگلیس مقام نخست را احراز کرد و در عرصه جهانی دولت اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا بحیث دو قدرت بزرگ جدید جهانی عرض اندام کردند. بعداً در ۱۹۴۹ دولت سوسیالیستی چین بمیان آمد که در شرق و در جهان دارای نقش مهم گردید.

تغییرات عمده که بعد از جنگ جهانی دوم در جهان رخ داد از قبیل تضعیف قدرت های استعماری، پیروزی های روز افزون جنبش های آزادی بخش ملی، بمیان آمدن دسته مقتدر کشور های سوسیالیستی، تسریع و توسیع مبارزات انقلابی و دموکراتیک و آزادی خواهانه، همه و همه دارای تاثیرات بارزی در جهان شرق و منجمله در افغانستان، بود. بعد از جنگ، امپریالیزم و استعمار کهنه قسماً منهدم و قسماً تضعیف گردیده و عده زیادی از مستعمرات سابقه آزاد گردیدند. البته استعمار و امپریالیزم کاملاً از بین نرفته بلکه شکل نوین آن جای شکل کهنه را اشغال کرد. در جوار افغانستان باستعمار و مالکیت اروپائی ها خاتمه داده شد، کشور های پاکستان و هندوستان آزاد، و مملکت ایران از قوای نظامی خارجی تخلیه گردید.

البته کشور افغانستان که در سر چهار راهی آسیای وسطی قرار دارد، نمیتوانست ازین همه تغییرات مجزا باقی بماند. در چنین فرصتی بود که افغانستان از حالت محاصره برآمد و دولت چه از نظر سیاست بین المللی و چه از نظر اوضاع اقتصادی و سیاسی داخل کشور، مجبور به تجدید سازمان سیاسی و تبدیل پروگرام قبلی خود گردید. ولی طبقات حاکمه و دولت افغانستان نمیتوانستند و نمیخواستند که این تجدید مجبوری سازمان و پروگرام را به نحو اساسی و بشکل کاملتر و پایدارتر بنفع جامعه افغانی عملی نمایند. میتوان فهمید که نقش دولت ها در کشور های شان تا چه اندازه سنگین و قاطع و پر مسئولیت تاریخی است! اما چه بدبخت است ملت و کشوری که دولتش نه صادق باشد و نه لایق. اینکه گفته اند ((هر ملت مستحق همان طرز حکومت است که دارد)) وقتی صدق میکند که ملت در انتخاب رژیم و حکومت خود آزاد باشد، نه اینکه حکومتی با حيله و زور بر او تحمیل شود، و ملت را فرصت اظهار رای و تکلم ندهند. سلطنت کنونی افغانستان یکی از همین گونه دولتهای تحمیلی است که مردم افغانستان را عمداً بسوی ارتجاع و خرافات کشانده و کوشیده است تا از ترقی و تکامل آن جلوگیری کند.

فصل چهارم

تغییر اوضاع اجتماعی و مبارزات سیاسی دموکراتیک و ملی

۱۳۲۵ - ۱۳۳۲ شمسی

(در زمان حکومت شاه محمود خان؛ می ۱۹۴۶ - سپتمبر ۱۹۵۳)

یکم

حکومت برزخ

(زوال حکومت محمد هاشم خان و تبارز ظاهر شاه)

تشدید بحران اقتصادی کشور در دوران جنگ جهانی عامل عمده اقدامات اصلاحی دولت بود. در دوران جنگ قیم مواد غذایی قوس صعودی دوامدار را می پیمود، همچنین قلت و صعود قیم اموال صنعتی وارداتی خیلی محسوس بود. در سال ۱۹۴۶ بود که برای اولین بار در تاریخ کشور گندم توريد گردید. این وضع خراب اقتصادی توأم با اختناق سیاسی باعث نا رضایتی عمیق مردم گردیده بود، چنانیکه قیامهای مسلح دهقانی و قبایلی در سالهای ۱۹۴۵ و ۱۹۴۶ نشانه آن بود. از دیگر طرف قوت روز افزون کشورهای سوسیالیستی و آزادی روز افزون کشورهای مستعمره با پیروزی جنبش های دموکراتیک و آزادیخواهانه در کشور های زیادی و تضعیف ممالک استعماری بشمول دولت انگلیس، باعث میگردید تا سیاست داخلی و خارجی دولت افغانستان تعدیل گردد.

هنوز جنگ دوامداشت که خاندان حکمران افغانستان طرحهای نوین برای آینده میریخت، از آنجمله طرحی بود که اگر دولت انگلیس به تخلیه هندوستان مجبور شود، و خاندان حکمران در خلای سیاست خارجی و داخلی یکه و تنها بماند، چگونه بقای خودشرا تامین کند، خصوصاً که از عکس العمل مردم ناراض افغانستان در مقابل اعمال هفده ساله خود در هراس بود. اینطرح جدید بر مبنای تعدیل سیاست یکجانبه خارجی و قبول سیاست سازش و نرمش داخلی با انکشاف نیم بند امور اجتماعی و اقتصادی مملکت قرار داشت. اما خانواده حکمران و مشاورین خارجی او برای تبدیل استراتیژی سابق، تاکتیک تدریجی را پیش بینی کرده بودند تا از شتابزده گی دولت، مردم به مجبورت سلطنت دراین تحول پی نبرند و اصلاحات تازه را محض عطایای اختیاری و ترحم خانواده سلطنت بدانند.

پس برای تامین این منظور پیش از آنکه محمد هاشم خان را از صحنه برانند، برای پر کردن

خلاتی که از غیبت او در اداره و سیاست داخلی کشور بشکل ناگهانی پیش آمدنی بود. ظاهرشاه را از انزوای سیاسی و اداری بر آورده، بحیث مرکز قدرت دولت با تظاهرات و تبلیغات بسیاری در صدر حکومت نشانند، و حتی بصورت یکقوه فعال مایشا بمردم نشاندادند، تا جایکه استعفای محمد هاشم خان از صدارت افغانستان (سال ۱۹۳۶) فقط بقوت و اراده شخصی شاه و علی البرغم آرزوی محمد هاشم خان بمردم وانمودند. همچنین تعیین شاه محمود خان را بصدارت، و روش جدید نرم و گرم او را در اداره حکومت، ناشی از اراده شخص شاه معرفی کردند. البته شاه محمود خان نیز ماسکی از ((عظوفت و محبت)) نسبت به مردم افغانستان، بر چهره کشیده و دیگر آن سلاح قدیم، کشتارهای دسته جمعی را فراموش کرده بود! ازین بعد وسایل تبلیغاتی داخلی و خارجی اتصالاً توسط مطبوعات و رادیو و پروپاگاندا مشغول ((تمثیل قهرمانی ظاهرشاه)) میگردید.

پلان اساسی جدید بر پایه ارزش های جدیدی قرار داشت، زیرا دولت انگلیس دیگر در هندوستان بحیث آقا و حافظ هند وجود نداشت، و افغانستان مستقل و قوی هم اکنون در سر راه هندوستان، منافی منافع هند نبود، بلکه ترس دولت افغانستان و دولت انگلیس بیشتر از خلایی بود که بعد از رفتن انگلیس از هند پیدا میشد. پس دولت باید در تمام شئون اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، بشمول آزادیهای سیاسی و مساوات حقوقی و غیره، ریفورمهای وارد میکرد. البته این ریفورمها نمیتوانست عمیق و دوامدار باشد. اما در تبدیل پروگرام قدیم و تطبیق حتی همین ریفورمهای نیم بند مشکل بزرگ این بود که این ریفورمها با منافع خانواده سلطنت در تضاد بود، و تلفیق این دو منفعت تقریباً ناممکن گردیده بود، زیرا سلطنت موجوده برای تامین منافع خویش از روز ظهور خود در کشور راست بمقابل سینه منافع و اهداف ملی جنگیده بود، دیگر نه او به ملت اعتماد میکرد و نه ملت افغانستان باو اعتماد داشت. خصوصاً که سلطنت در طی ایام حکمرانی خود آنقدر تخریبات وحشتناک مادی و معنوی در افغانستان انجام داده بود که سی سال دیگر برای ترمیم و تلافی آن کفایت نمیکرد.

همین تضاد منافع خانواده حکمران با منافع ملی بود که در آینده ریفورمهای دولت را بشکل آلوده و ژولیده می در آورد و نتایج مطلوبه متناسب با زحمت کار و مصرف پول بدست نیامد، و این عقامت در تمام ساحه های اداری و اقتصادی و غیره آشکارا گردید، زیرا در تقابل خواسته های خانواده حکمران با مصالح ملی و کشور، دولت منافع سلطنت را بر منافع عمومی ترجیح میداد. بطور مثال: خانواده حکمران ملاک بود غله به بازار عرضه میکرد، در تجارت و بانکها و کمپنی ها سهم بود و از تجارت دلالی سود میبرد، پس از ملاک و تجار بزرگ در برابر منافع عامه حمایت میکرد. همچنین دولت برای حفظ

قدرت خود آن ملاهائی را در راس امور قرار میداد که تنها خادم و محافظ سلطنت باشند، نه اینکه بمنافع ملت و کشور پابندی نشان دهند. در عوض، چنین رجالی میتوانند در تامین منافع شخصی خود بحساب ملت دست آزادی داشته باشند. اینست که ریفورمها، پلانها، پروژه ها و موسسات همه خوان یغمائی برای اینگروه محسوب گردید، و قشر تازه تری از بین عده از بروکراتهای تاجر و ملاک و متمول بوجود آمد.

مگر این دستبرد و فشارهای شدید اقتصادی و سیاسی که از دوره نادرشاه باینطرف بالای ملت تطبیق میشد، عکس العمل های بوجود آورد؛ چنانیکه فشار اقتصادی مردم کشور را از حالت قناعت و توکل بسوی کار کردن و تحصیل مایحتاج اجباراً سوق نمود، همچنان تمرکز و انحصار سرمایه و ثروت بدست طبقه مخصوص و ممتازی، شعور طبقاتی مردم را بیدار کرد. فشار سیاسی و استبداد حاد حکومت مقام سلطنت و شاهی را در اذهان اکثریت ملت منفور نمود. رویهمرفته اکثریت ملت افغانستان بیک جامعه ناراض و شاکی مبدل گردید که استعداد انقلاب سیاسی او رو به نشو و نما بود. میتوان گفت دیگر کلمات انقلاب و جمهوریت در نزد مردم، بیگانه و نا آشنا نبود، چنانیکه موضوع تقسیم زمین در اذهانشان موجود و مطلوب گردیده بود. گر چه افغانستان از مرحله یک انقلاب اجتماعی هنوز فاصله طولانی داشت ولی شدت عمل سلطنت مردم افغانستان را بسوی مبارزات سیاسی دموکراتیک، قدمی به پیشراند، که اینخود فتح بابی است برای مقدمات یک انقلاب بزرگتر اجتماعی.

در هر حال محمد هاشم خان وقتیکه بحکم سیاست و جبر حوادث، از صحنه حکمرانی به دور انداخته شد، یکعده همکاران جدی و مؤثر او ظاهراً از میدان خارج شدند، از قبیل الله نواز خان و شاه جی هندوستانی، میرزا محمد شاه خان رئیس ضبط احوالات، محمد گلخان مهمند، عبدالمجید خان زابلی و فیض محمد خان زکریا. البته هیچکدام اینها بجاه و مال جدیدی احتیاج نداشتند، زیرا در عوض ایفای وظایفی برای دولت که در افغانستان بعهد گرفته و آنرا انجام داده بودند، هر یک میلیونر های بزرگی شده، در داخل و خارج افغانستان بشکل راجه های هندوستان میتوانند زیست کنند.

چنانیکه الله نواز خان هندوستانی در اروپا کشور سویس را نشیمنگاه خویش قرار داد، و با ثروت هنگفتی که در افغانستان اندوخته بود، زنده گی مرفه و مامون در پیش گرفت، البته راه رفت و آمد او در افغانستان بتاز، و مقامش در دستگاه سلطنت محفوظ بود. پسران اینشخص در عوض پدر جزء اعضای خانواده شاهی باقیمانده، و در راس پستهای مهم بشکل شهزاده گان افتخاری قرار گرفتند. هکذا فیض محمد خان زکریا افغانستان را ترک گفته، درارائی غیر منقولش را به پول نقد تبدیل کرد و در لبنان قصری خرید و در آمریکا و اروپا متناوباً زندگی اختیار کرد. رویهمرفته افغانستان تفرجگاه اینها و اروپا

خانه دومین شان بحساب میرفت. عبدالمجید خان زابلی نیز افغانستان را پدروود گفت و امریکا را خانه خویشتن اختیار کرد، تنها پسری ازو در افغانستان باقیماند که چراغ تجارت پدر را فروزان نگهدارد. عبدالله خان شاه جی هندی و محمد گل خان مهمند و میرزا محمد شاه خان در کابل بمردند و فرصت تفریح در ممالک خارجه نیافتند. از جمع این شرکای کابینه قدیم تنها علی محمد خان بدخشانی در دربار افغانستان باقیماند، زیرا او در عمق سیاست سری دولت افغانستان داخل، و مشوره هایش هنوز مورد عمل قرار داشت.

میتوان گفت از تمام اعضای این باند شخص محمد هاشم خان صدراعظم بیشتر رنج روحی میکشید، زیرا او محکوم بود که در داخل کشور برای ((روز مبادا)) ذخیره باشد، و هم برای یک دیکتاتور زنده ماندن اعزازی با شرط مسلوب الاختیاری، در مملکتی که سالها حکمرانده بود، بدتر از هر مرگی بود، خصوصاً که او تحت تهدید کهولت و بیماریها نیز قرار داشت. از همه صعبتر که او موقف خود را در اواخر عمر دقیقاً درک میکرد و میدانست که ملت درباره او چه میگویند، و باچه دیده نی باو و اعمالش نگاه میکنند. بعید نیست که چنین محاکمات درونی سابق این شد که او مثل یک مجرمی در پایه دار، متوسل بدعا در نزد خدا گردد. پس اینمرد کم سواد در ایام پیری و بیکاری تازه شروع کرد بخواندن ((تفسیر دری حسینی)) زیرا او عربی نمیدانست و از فهم ((فاتحه الکتاب)) هم عاجز بود. از آن بعد اینشخص نزد کسانی که در کابل و جلال آباد بدیدنش میرفتند، از مفاد تفسیر حسینی بصورت یک زاهد تارک دنیا، اظهار علم و اطلاع میکرد. مگر خواندن تفسیر هرگز باعث آن نشد که محمد هاشم خان از صد ها ملیون دالری که در خارج و صد ها ملیون افغانی که در داخل کشور اندوخته بود حتی حداقل ((زکات شرعی)) آن را ((بحکم تفسیر حسینی)) به ناتوانان افغانستان پردازد. تا آنکه منادی مرگ در رسید، و او با تن عریان در خاک نمناک بخفت و فصلی داغدار از اعمال خود در تاریخ افغانستان، بگذاشت.

وقتیکه بعد از اختتام جنگ جهانی دوم و تغییر تعادل قوا در جهان بغرض تطبیق برنامه جدید در افغانستان، محمد هاشم خان با پروگرام مخرب خود برافزاد، ظاهر شاه برای پر کردن اینخلا عملاً در صحنه سیاست برآورده شد. اینست که دربار میان خالی سابق بیک دربار پر سرو صدا مبدل گردید، زیرا پروگرام جدید متقاضی این بود که بتدریج قدرت اداری افغانستان در عوض دست اعضای خانواده حکمران در دست شخص شاه متمرکز گردد. پس شاه در ۱۹۳۶ مشغول سفر و تماس با مردم افغانستان در ولایات کشور گردید، و ظاهراً سیاست دلاسا و مواسا در پیش گرفت. این تنها نبود، در پایتخت نیز ملاقاتهای

مسلسل شاه با روشنفکران، تجار، مامورین، افسران، ملاها و روشناسان مردم جاری شد. یکسال بعد (۱۹۲۷) پنجمصد نفر محبوس پاکتیائی بشمول پسران سدوخان و بیرک خان (که با سلطنت مخالفت کرده بودند) بنام شاه از محابس آزاد گردیدند. در حالیکه محبوسین سیاسی زنانه و مردانه کابل بشمول خاندان چرخئی قبلاً بنام شاه رها گردیده بودند. ازین بعد بود که با مرور زمان ظاهر شاه بشکل یک دیکتاتور غیر مسئول و مافوق در آمد.

دولت انگلیس که با نفوذ استعماری خود در گذشته مانع بزرگ ترقیات اجتماعی و اقتصادی افغانستان و سایر ممالک خاوری بود، اینک بازوال امپراتوری استعماری خویش، در نتیجه جنگ دوم جهانی، مواجه گردیده، و در ۱۹۲۷ مجبور به تخلیه هندوستان شد و سه سال بعد (۱۹۵۰) کانال سویز و سودان و عراق و خلیج فارس را تخلیه کرد. پس سیاست جدید دولت انگلیس در آسیا، افریقا و افغانستان، متوجه تقویت دولتهای مرکزی و غیر کمونیستی گردید، خصوصاً که کمکهای دولت امریکا را در پهلوی خود داشت. سلطنت افغانستان ازین سیاست جدید انگلیس، بِنفع استقرار و استحکام رژیم خویش، فرصت استفاده عظیمی بدست آورد، و در تطبیق پروگرام تازه خود در داخل کشور مشغول شد و دولت از هر دو حریت شمشیر و مدارا کار میگرفت. مثلاً زمانیکه مردم صافی در شرق مملکت عکس العمل خویشرا در برابر مظالم هفده ساله سلطنت در سال ۱۹۲۷ بوساطه یک قیام مسلح نشان دادند، با آهن و خون در نهایت بربریت سرکوب گردیدند. همچنان محمد امین خان برادر شاه امان الله خان که بغرض سرنگون کردن سلطنت افغانستان در ۱۹۲۹ از هند در سرحدات شرقی کشور آورده شده بود، با دستهای فریب خورده میرزا علیخان پشتونستانی مشهور به فقیرابی مغلوب و ناکام گردید. از دیگر طرف شاه محمود خان صدراعظم جدید وظیفه داشت که در داخل کشور بر عکس اداره محمد هاشم خان، با مردم از راه مدارا پیشآید و با ریفورمهای کوچک و ناچیزی آنان را مشغول نگهدارد.

در می ۱۹۳۶ کابینه شاه محمود خان تشکیل شد و مقدم بر همه صدای تحسین و تصدیق از رادیو لندن بلند گردید، رادیو بی بی سی در ضمن نشر اینخبر زیاده کرد که: وضع داخلی افغانستان طوریکست که بایستی صدارت در دست فردی از خانواده شاهی باشد! در هر حال برای بار اول، پس از گذشت سالها، در لبهای عبوس و پر کینه و جبین پر از چین خانواده حکمران تبسم و گشاده گئی مصنوعی پدیدار گردید، و سخن از آزادی و دموکراسی، ترقی و تجدد، مردم و جوانان زده شد، حتی بعضی از تحصیل کرده گان در زمره روسا و اعضای کابینه استخدام گردیدند. البته این استخدام از شخصیت هائی بعمل می آمد که در امور اجتماعی بمثابه آب دارای ۳۷ درجه حرارت باشند، یعنی از تماس با آنها نه

سردی و نه گرمی احساس شود. مگر وزارت‌های عمده داخله، خارجه و حریبه در دست خانواده شاه و شرکای عمده رژیم باقیماند. شاه محمود خان موظف بود که با سلوک نرم و ریفورم‌های کوچکی از کینه دیرینه مردم و روشنفکران نسبت به خانواده حکمران بکاهد، و در سیاست خارجی ظاهراً روش یکجانبه منفی را ترک نماید، و از نزدیکی با اتحاد شوروی نهراسد، تا باینصورت از یک انفلاق داخلی و هم خطر خارجی علیه خاندان حکمران جلوگیری کرده باشد.

از همین سبب در داخل کشور حواله غله خریداری اجباری از زارع و زمیندار افغانستان تقلیل و شکنجه علنی در زندانها ظاهراً ممنوع شد، همچنان انتخابات بلدی و شورا سری و آزاد اعلان گردید. مگر تحکیم پایگاه سلطنت در بین طبقات ملاکین و سرمایه دار و تجار بزرگ و مخصوصاً در اردوی نظامی فراموش نگردیده بود. شاه محمود خان جداً سعی میکرد بمردم افغانستان و قشر روشنفکر حالی نماید این تغییر برنامه خائنانه قدیم فقط نتیجه ((ترحم و اشفاق)) شاه و خاندان اوست، و گر نا شکری از مردم بعمل آید این ((صدق شاهی)) پس گرفته شده، و وحشت دوره محمد هاشم خان مجدداً اعاده میگردد. البته در عقب این تهدید او سپاه مجهز و منظم با عده از افسران وفادار و نمکخوار حکومت استاده بود. سلطنت عده از افسران و فرماندهان بزرگ اردوی افغانستان را در دستداشت و اینها با حقوق ترفیع و امتیاز، اراضی و پول بخششی، موترهای سواری و مساکن معمور، پرستنده و حافظ سلطنت و خاندان او بودند، دسپلین شدید نظامی هم، حتی مجال تفکر در امور اجتماعی را از ایشان سلب کرده بود. یکسال بعد (۱۹۴۷) هنگامیکه مردم صافی در شرق کشور از مظالم اداره و شدت فقر بقیام پرداختند، چنین افسرانی در زیر شلیک اسلحه عصری، آنان را نابود نمودند و مدالی گرفتند. زنان صافی با شیرخواره گان خود از رعب چنین جنگی خویشان را در امواج دریای کتر فرو ریختند، و در کابل عبدالرحیم خان نایب سالار با آنکه خدمات زیادی برای بقای سلطنت انجام داده بود، فقط بگناه آنکه منسوب بمردم صافی بود با خواهر زاده خود خلیلی شاعر مشهور محبوس و مصادره گردید.

در هر حال مقتضیات جدید اقتصادی و سیاسی، حکومت خانواده سلطنتی را مجبور به ریفورم‌های مینمود، زیرا افغانستان که در مرحله انتقال از مناسبات ماقبل سرمایه داری به مناسبات سرمایه داری قرار داشت، ناگزیر از قبول ریفورم بود. حتی هنوز بعضاً مناسبات ماقبل فیودالی در بعضی حصص کشور موجود بود، و مثلاً یک قسمت نفوس در حالت کوچی با نظام قبیله وی وحتى پدر شاهی زیست میکرد. از دیگر طرف تاثیر جنگ دوم جهانی، اقتصادیات کشور را در گرداب بحران اجباری غوطه ور نموده بود: صادرات تنزل و مایحتاج استهلاکی قلیل و نرخها صعود نمود. همزمان با این بحران که توأم با

توسعه بازار سیاه بود، در سال ۱۹۴۶ خرابی حاصلات زراعتی کشور محسوس گردید، و افغانستان برای نخستین بار در تاریخ، محتاج توريد غله از خارج شد. این تنها نبود، شدت تصادم منافع طبقات حاکمه با منافع دهقانان، و تجار متوسط و خورده اینک علناً احساس میگردید. در راس این اوضاع، تنفر عمومی توده های مردم از روش و اداره سلطنت، سایه افکنده بود. اینهمه دولت را مجبور مینمود که برای حفظ و بقای خویش، دست توسل بدامان اصلاحاتی دراز کند، خصوصاً که در ساحة سیاست خارجی نیز از پشتیبانیهای مستقیم و موثر حکومت انگلیسی هند تقریباً محروم گردیده بود.

پس خاندان حکمران مصمم به تعدیل سیاست خارجی و تجدید اداره داخلی و هم ریفورمهای اجتماعی گردید. ولی آیا اینان قادر با اجرای کامل چنین عملی بودند؟ جواب منفی است. زیرا اینها طبیعتاً هر عملی را بر محور منافع خالص خانواده گوی و طبقاتی خویش میچرخاندند، بعلاوه شخص شاه محمود خان از نظر اهلیت و کریکتر فقط یک دریاری اشرافی قرن نوزدهم بود که صلاحیت علمی و سیاسی یک زمامدار قرن بیستم را نمیتوانست داشته باشد. اینست که حکومت او بین دو قطب ارتجاع قدیم و قبول یک تحول جدید، بشکل یک ((برزخ)) در آمد. صدارت اینشخص در اجرای پروگرام حکومت خود ناکام ماند و تشنجات اقتصادی و اداری با انارشی امور داخلی دوام نمود. مثلاً در ساحة اقتصادی از ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۲ تولید قره قل کشور از سه میلیون و چهار صد هزار جلد به یکنیم میلیون جلد تنزل کرد، و همزمان با آن قیمت قره قل افغانی در بازار امریکا تا حد نصف رسید. در داخل مملکت هم تولید غله تقلیل و کسر اسعار بیشتر گردید، قیمت نان بلند رفت و بیکاری روز افزون شد. احتکار و سود خواری و بازار سیاه در شهرها و دهات کشور، مردم را بسوی خانه خرابی راندن گرفت، و عده از ملاکین و سرمایه دار و تاجر عمده کماکان در تاراج مردم ادامه داد.

شاه محمود خان و وزیرایش چگونه میتوانستند تولیدات داخلی را افزایش دهند و یا از سیلاب تسلط اقتصادی اجانب جلوگیری نمایند، در حالیکه مساعی دسته جمعی اینان منحصر به تحکیم موقف رژیم کنونی بر مبنای تسلط فیودالی ملاکین و سرمایه دار و تاجر عمده قرار داشت. لهذا نه پلانیهای انکشافی و اقتصادی و اجتماعی اینان که با آواز دهل و سرنا اتصالاً بگوش مردم میرساندند، مکمل عملی شد، و نه تقریباً یک میلیون کوچی های افغانستان، ساکن و دهنشین شدند. مگر حکومت شاه محمود خان دست از پاره ریفورمها باز نکشید، و دوره استیلای برادرش محمد هاشم را با دوره تسلط خود با خط باریکی از هم جدا نمود. اینک امهات فعالیت حکومت او:

اساس حکومت نظامی بیک حکومت نیمه نظامی اما زیر نقاب شبه دموکراتیک مبدل شد. شکنجه

های وحشیانه و علنی در محاسن و توقیفخانه ها ظاهراً ممنوع گردید. شمولیت شاگردان در مدارس تا اندازه ظاهراً بدون تبعیض مذهبی، و همچنان شمول عده از تحصیل کرده گان در کابینه پذیرفته شد. از همه مهمتر آزادی انتخابات بود که ولو برای یکبار در مورد وکلای بلدیه ها و شورایملی اعلام شد: ۱۳۲۸ - ۱۳۲۷ (۱۹۴۹ - ۱۹۴۸). همین شورایملی دوره هفتم برهبری یکمده روشنفکران مبارز بود که قانون مطبوعات را در (۱۹۵۱) بمیان آورد، و در راه دموکراتیک ساختن رژیم مبارزه نمود تا خودش از بین برده شد. بلدیه انتخابی نیز تغییرات مجددی را در شهر کهنه کابل وارد کرده و جاده مشهور میوند و جاده نادرپشتون با سینمای پامیراعمار، قسمتی از سرکهای کابل قیر ریزی و جریده پامیر منتشر شد. هکذا برای نخستین بار در سال ۱۹۵۰ محصلین یونیورسیتی کابل به تشکیل اتحادیه ها پرداختند و جنبش سیاسی محصلین شروع و متعاقباً سرکوب گردید.

مکاتب زنان تاسیس و توسعه، و تعداد شاگردان به شش هزار دختر بالغ گردید. مجموع تعداد شاگردان افغانستان دریندوره بیشتر از صد هزار نفر بود و پوهنتون کابل در اپریل ۱۹۴۶ تاسیس شد. همچنین یک تعداد مدارس شرعی، متوسطه، مسلکی و ثانوی تاسیس و شاگردان بیشتر بممالک خارجه فرستاده شد. برای معلمین ماهانه پنج سیر آرد مقرر گردید، و چهار مکتب لیلیه متوسطه، با کورسهای مالی واداری، سواد آموزی و کار دستی و تدبیر منزل و طبخ و دوخت و غیره در کابل دایر شد. موسسه نسوان در ۱۹۴۶ بوجود آمد و مجله میرمن منتشر گردید. عده محدود مکاتب کوچی ها تاسیس، لابراتوارها و کتابخانه ها، سالون خزان (نمایشگاه هنر دستی)، با بنیاد کودکستان کابل در ۱۹۴۹ کار همین دوره است. اما کار مهم تعدیل و تجدید نظر اصلاحی در پروگرامهای تعلیماتنامه های مفلوج معارف سابق بود که یکی از نتایج مهم آن الغای تعلیمات جبری به زبان پشتو در مناطق غیر پشتو زبان بشمار میرفت. حکومتکه در کانفرانسهای منطقه وی شرکت مینمود، ازین اشتراک در تعلیم و تربیه داخلی هم بعضاً استفاده میکرد، و در ۱۹۴۸ عضویت یونسکو پذیرفت.

سیستم محدود طب و قایوی بر طب معالجوی افزوده شده و ریاستهای مجادله با ملاریا و زایشگاه با شفاخانه های ولایتی تاسیس و توسعه گردید. مجلات روغتیا و روغتیا زیری منتشر شد، همچنین در سایر شقوق مخابرات و نقلیات و امور قضایی و غیره اقدامات بعمل آمد از قبیل: تاسیس پوسته خانه شهری و تلیفون اتومات در پایتخت و امضای موافقتنامه با اتحاد شوروی راجع بروابط رادیو تلگرافی بین مملکتین (در ۱۶ ماده مورخ اپریل ۱۹۴۷)، تاسیس شرکت حمل و نقل ((ودان))، تمدید جاده قندهار قلعه جدید، تاسیس کسه عمرانی (۱۹۴۸)، تاسیس مدرسه قضات، تدوین اصولنامه و تعلیماتنامه های مربوط به امور

عدلی و قضایی، و یا خریداری طیاره های جت و تاسیس مکتب ضابطان احتیاط و امثال آن.
البته میرهن است که اقدامات اصلاحی دولت از نگاه عمق و وسعت هر دو محدود و نیم بند بود و
در حیات نوده های ملیونی کشور تغییر قابل ملاحظه وارد نکرد.

دوم اوضاع اقتصادی

دولت برای چاره جویی از بحران خوار و بار و صعود متداوم قیم به اقدامات مختلفه دست زد. از آنجمله بمقصد تسهیل تمرکز سرمایه گذاری به موجودیت آزادی تجارت، کمک کرد، لهذا سرمایه بانک ملی چهار برابر افزوده شد و برای تجار متوسط و کوچک زمینه فعالیت بیشتر آماده شد. در ابتدا انتخابات آزاد و سری بلدیها و شورای ملی مجاز گردید. حکومت برزخ در همان سال اول ظهور خود یک دیپوی مرکزی تجارتنی با اشتراک دولت و شرکتهای بزرگ (سال ۱۹۴۶) بساخت، و سال دیگر (۱۹۴۷) انحصار کمپنیها (شرکتها) را در صدور قره قل و پشم و غیره و توريد مصنوعات خارجی، بشکستاند، و هم آزادی تجارت تجار انفرادی و کمپنیها را تحت کنترل وزارت اقتصاد اعلام کرد. کمیسیونی از وزرا تشکیل شد که تجارت مواد استهلاکی را مراقبت نماید. حکومت باین اکتفا نکرد بلکه دم از طرح یک پلان انکشافی اقتصادی هم زد.

ولی در عمل حکومت در قسمت عمده این ادعاهای خود ناکام ماند. مثلاً دیپو که انحصار فروش پارچه باب را در دستداشت، پارچه باب سایر شرکتهای و تجار انفرادی را با مفاد بیست فیصد میگرد و مردم ناتوان میفروخت. این تنها نبود، اختلاساتی که بضرر عامه درین دیپو بعمل آمد و مورد تفتیش یک کمیسیون شورایملی دوره هفتم قرار گرفت (نگارنده جزء این کمیسیون بودم)، نیز طرف بازپرس حکومت واقع نگردید. هکذا شکستن انحصار بعضی صادرات و واردات شرکتها، از تشنجات اقتصادی نمیتوانست بکاهد، زیرا شرکتها با اتکا بر سرمایه های بزرگ خود، موقف ممتاز قبلی خویش را حفظ کرده بودند، و امتیاز سب سایدی و کریدتهای اسعار خارجی را کماکان در دستداشتند. اینگروه متوجه بازارهای تجارتی بودند، نه متوجه انکشاف صنایع ملی. کانتروال چند فابریکه محدودی که در افغانستان بود نیز در دست سرمایه بزرگ قرار داشت اینست که از ۱۹۴۷ تا ۱۹۵۰ منظمأ واردات بر صادرات پیشی میگرفت، و در ساحة اسعار و تمویل پروگرامهای مد نظر فشارهای وارده ادامه مییافت. چون اصلاً وزارت اقتصاد و تجارت کشور در دست نطق سرمایه بزرگ عبدالمجید خان زابلی و شرکا بود، تشکیل کمیسیون (انجمن سازمان تجارت خارجی) نیز نمیتوانست به آلام مزمن اقتصادی و تجارتی افغانستان خاتمه دهد. همچنین تا سقوط حکومت شاه محمود خان پلان انکشافی اقتصادی موعود سر از مشیمه بر نیآورد. در ساحة زراعت و مالدری، ریاست نسل گیری حیوانات و ریاست تهیه ارزاق در کابل (۱۹۴۷) و

شرکت پبله وری در پغان تاسیس و زنبورداری شروع شد. همچنین فابریکه برق آبی در سروسی، و فابریکه ترمیم موتر در کابل تاسیس گردید، تا آنوقت تعداد کارگران به چهل هزار نفر رسیده و قانون کارگران صنعتی ولو ناقص و نیمه عملی وضع شده بود (۱۹۴۶). این قانون شامل حال: کارگران زراعتی، مزدورکاران و پیشه وران نبود. در امور مالی، در سال ۱۹۵۱ قانون مالیات بر عایدات وضع گردید، و بودجه دولت از (۳۴۰) ملیون افغانی به مبلغ (پنجصد و چهل ملیون) افغانی بلند رفت.

البته این اقدامات نمیتوانست مشکلات اقتصادی افغانستان را حل کند، چونکه سرمایه تجارتنی و سود خواری در دهات، در تولیدات زراعتی تاثیر منفی کرده و کشور را به توریید غله از خارج مجبور ساخته بود. حکومت هم از اتخاذ یک سیاست پایدار، و تحدید جریان انحصارات خارجی عاجز بود، پس عدم رضایت مردم عامتر گردید. حکومت بفرض اصلاح امور اقتصادی و جلوگیری از بحران، به قروض خارجی تکیه کرد، در حالیکه پروژه های اقتصادی با موازنه بیلاس تجارتنی، تادیات خارجی، نشر پول و صعود قیمتها مستلزم تجدید نظر در مالیات و نرخهای آن بود. اما حکومت با نظام فرسوده و نداشتن حساب و احصائیه، نمیتوانست مالیات و نرخهای آنرا با شاخص قیم متناسب نماید، و یا دوران پولی و حجم معاملات اقتصادی را بلند به برد، لهذا پروژه ها نیمکاره ماند و قیمت ها بلند رفت. همچنین مشکل اسعاری مانع تمویل پروژه های اصلاحی میگردد. حکومت برای رفع مشکل در ۱۹۴۹ مالیات تجارت و پیشه وری و مواشی را بلند برد و در مالیات گمرکی پنجاه فیصد افزود.

بعد از خصومت پاکستان و انسداد تجارت ترانزیتی افغانستان، مشکلات اسعاری کشور بیشتر گردید و بازار سیاه وسیعتر شد. طبعاً این بحران اقتصادی، بر اوضاع اجتماعی کشور نقش خودشرا بجا میگذاشت. حکومت وعده داده بود قبایل کوچی و نیمه کوچی را (اینها بیشتر از یک ملیون نفر و هنوز در قرن بیستم زیر نظام قبیله وی میزیستند) در سایه اصلاحات زراعتی، اسکان خواهد نمود. چون حکومت مخالف اصلاحات اساسی ارضی بود، لهذا خواست چنین مردم را در ولایات شمالی افغانستان و بالای اراضی دیگران سوق نماید. پس مدیریت ناقلین را در وزارت داخله تشکیل کرد، و یکمده مردم بیزمین ولایات شرقی را در ولایات شمالی بفرستاد، تا اراضی مردم محلی را که دولت بنام اضافه جریب تصاحب کرده بود، بین ناقلین جدید توزیع نماید. نتیجه این روش دامن زدن بآتش اختلاف بین مردمان شمال و جنوب هندوکش بود تا جایکه وحدت ملی افغانستان را زخممدار نمود. در عوض حکومت آن اراضی را که بواسطه حفر نهر جدید گورگان در شمال هندوکش (بغلان) بدست مردم محل، زیر آبیاری قرار گرفته بود، هزاران جریب در تملک خانواده سلطنت

(شاه محمود خان، سردار محمد عتیق باجه شاه، علیشاه خان عموزاده شاه و غیره) گذاشت، و بقیه را به ملاکین عمده و سرمایه داران و تجار عمده از قبیل آفتاب الدینخان و امثالهم بفروخت.

پروژه هلند:

در هر حال شاه محمود خان برای اصلاح امور زراعتی و اقتصادی کشور، از همان اوایل حکومت خود چشم استمداد بقرضه خارجی مخصوصاً از ایالات متحد امریکا دوخته داشت، درحالیکه قبلاً زمینه اینکار در سال ۱۹۲۵ در نزد حکومت افغانستان آماده شده بود، باین معنی که حکومت میخواست در حوزه هلند و ارغنداب، اراضی جدید را تحت آبیاری بیاورد و امریکا پروژه آبیاری و سرکسازی درینحوزه را بحکومت افغانستان پیشنهاد نموده بود. در نتیجه قرار داد با کمپنی مورینسن کنودسن در مارچ ۱۹۲۶ بسته شد، اما عقد این قرارداد و اعطای امتیاز به کمپنی، قبل از یک سروری علمی منطقه تحت نظر و هم قبل از اعلان مناقصه، بعمل آمد، در حالیکه بعد ها طبق سروری و نظر متخصصین خارجی و داخلی، آشکارا شد که شرایط ارضی نا مساعد، و مصرف و کار درین پروژه متناسب با نتایج و حاصلات آن نیست. قرارداد گفته بود سیستم آبیاری و سرکسازی را در جنوب کشور و قندهار با کمپنی در مدت سه سال بمصرف (هفده و نیم میلیون) دالر انجام میدهد، و پیشبینی شده بود که سه صد هزار هکتار زمین جدید بدست خواهد آمد. امید میشد که در سه صد هکتار زمین، پانزده هزار دهقان با فامیلش اسکان گردد و از کتله عظیم کوچی ها بکاهد. ولی در عمل معلوم شد که در طی سالها کار و مصرف بیشتر از (صد میلیون) دالر، حاصل این پروژه بزرگ برای ملت نادار افغانستان، سی هزار هکتار زمین مزروعی جدید بود که فقط یکنیم هزار دهقان و فامیلش را در خود میگنجانند، بقیه شوره زار برآمد و حاصلگیری بیشتر درین پروژه ایجاب مصارف بیشتر را میکرد.

در هر حال با قرار داد کمپنی مورینسن کنودسن برای بار اول در تاریخ افغانستان پای نفوذ اقتصادی ایالات متحده امریکا در افغانستان باز شد، اما اینقدم نخستین به نفع افغانستان تمام نگردید و هم به شهرتی که دولت آمریکا تحت شعار ((آزادی و استقلال کشور های آسیائی)) در زمان بین دو جنگ جهانی و در جریان جنگ جهانی دوم، حاصل کرده بود در افغانستان صدمه رسید. عده از کشورهای شرق پس از خاتمه جنگ جهانی دوم در ابتدا از جایگزینی دولت امریکا در راس جهان غرب به عوض دول استعماری کهنه کار اروپائی، استقبال کرده و آنرا مرجح تر شمردند، زیرا این کشور ها و از آنجمله مردم افغانستان از استعمار اروپائیان دل پر داشتند. پس وقتیکه ایالات متحده با چتر پروژه هلند وارد

این کشور شد. در ابتدا مردم افغانستان با دیده امید بسوی او مینگریستند، و آن ترس و احتیاطی را که قبلاً از دول معظم اروپائی داشتند، ازین قدرت مجلل که از آنروی زمین بکمک اقتصادی او شتافته بود، نداشتند، زیرا او را نقطه مقابل جهانگیران قدیم اروپا میشناختند. اما بعد از تطبیق پروژه وادی هلمند این نظر مردم در برابر امریکا تغییر کرد و جای خوشبینی را بدبینی گرفت.

افغانستان که در طی جنگ جهانی دوم از فروش پوست، قره قل خویش بیست میلیون دالر در امریکا ذخیره کرده بود (آن وقت بازار پوست از انگلستان به امریکا انتقال یافته بود) و میخواست با مصرف هفده میلیون آن پروژه هلمند را تمام نماید، اینک دید که بیست میلیون ذخیره دالری او در دو سال از دست رفت و پروژه ناتمام ماند. حکومت شاه محمود خان که بدستاری محمد کبیر خان لودین وزیر فواید عامه (تحصیل کرده امریکا و رفیق الله نواز خان هندوستانی) در دلدلزار پروژه هلمند فرو رفته بود، دو راه بیشتر نداشت: یا بیست میلیون دالر کشور را در آب ریخته حساب کند، و یا برای تکمیل پروژه دست بقرضه دراز نماید. اینست که بانک وارداتی و صادراتی امریکا بیست و یک میلیون دالر قرضه پانزده ساله با ربح سه و نیم فیصد در سال ۱۹۴۹ (سال سوم پروژه هلمند) بافغانستان پرداخت تا بمصرف امور محوله کمپنی مورین برسد. حکومت شاه محمود در ۱۹۵۰ قرار داد دیگری با کمپنی نامبرده بست که بایستی کمپنی تا ۱۹۵۳ کارهای ناتمام سابق را تمام کند و هم دستگاه های برق آبی در منطقه هلمند و ارغنداب بسازد. در حالیکه نرخ قره قل کشور در بازار امریکا روز بروز تنزل کرده میرفت تا قیمت وسطی آن از چهارده دالر و چهارسنت به هشت دالر رسید، و حاصل اسعاری آن در عوض تجهیز و لوازم صنعتی در دهن کمپنی مورین ریخته میشد.

بالاخره فعالیت بی نتیجه کمپنی با تبذیر و اسراف روز افزون آن از یکطرف، و بیکفایتی و فقدان یک سیستم حسابی حکومت از دیگر طرف، مردم افغانستان را متوجه نالایقی حکومت، و عاقبت نفوذ اقتصادی دولت امریکا در افغانستان نمود. لهذا صدای اعتراض مردم پر از یاس و استکراه در مقابل هر دو بلند شد. از همه بیشتر اینصدای عمومی در تالار پارلمان دوره هفتم افغانستان منعکس گردید پارلمانی که برای یکبار فرصت انتخابات آزاد و تشکل یافته بود. (حکومت این انتخابات آزاد را طور امتحانی و برای مظنه شعور سیاسی ملت قبول کرده بود). این شورا حکومت را نکوهش نمود و این شکل توسعه نفوذ اقتصادی دولت ایالات متحده را مورد سؤال قرار داد. شورا موضوع پروژه هلمند و اعطای امتیاز به کمپنی را بحیث یک توطئه سیاسی حکومت و تهیه پایگاه اعمال نفوذ امریکا در افغانستان تلقی میکرد. لهذا شورا فیصله کرد که وزرای پلان و اقتصاد و مالیه و فواید عامه در یک دیوان عالی محاکمه و مجازات

شوند. متعاقباً شورا قضیه احضار شاه محمود خان و کابینه اش را در شورایملى بنام گرفتن رای اعتماد مطرح نمود. این فیصله های شورای آزاد مردم، در تاریخ پارلمانی افغانستان، نخستین انعکاس نظر ملت در مقابل اعمال حکومت بود. البته سلطنت که حکومت را هم در دست داشت، قادر به تحمل تصاویر نمایندگان مردم نبود. پس بالای شورا و فیصله هایش پاشنه موزه نظامی نهاد. در هر حال ازین بعد افکار مردم مخالف این شکل توسعه نفوذ اقتصادی ایالات متحده امریکا در افغانستان گردید، ولی آیا میتوان از یک کشور بزرگ صنعتی توقع دیگری جز این داشت؟ برای آنکه مقتضیات جهان صنعتی و دول معظم، موقوف و مربوط بچنین روشی است؛ تولیدات عظیم دول بزرگ صنعتی محتاج مارکیت خارجی است، و مساعدترین مارکیتها در آسیا و افریقا و امریکای لاتین موجود دارد. بهمین سبب قرنی چنین ممالک زیر استیلای نظامی دول بزرگ صنعتی نگهداشته شدند، منتها بعد از جنگ دوم جهانی، استیلاهای نظامی تا اندازه به استیلای اقتصادی مبدل گردید. چون دول صنعتی بزرگ مولد مصنوعات است، و جهان سوم هم منبع مواد خام و هم مستهلك این مصنوعات، اگر این منابع و مستهلکین از دست این دول برود، عظمت و جلال کنونی آنها نیز رویزوال خواهد نهاد، فابریکه ها مسدود و ملیونها نفر گرسنه خواهند ماند، خصوصاً که در داخل کشور های بزرگ صنعتی، بیم و ترس از تنزل قدرت خرید داخلی، و هم نقصان ذخایر طبیعی شان، در پیش است. پس موسسات بزرگ و حیرت انگیز اقتصادی دول معظم صنعتی برای جلوگیری از چنان بحرانی، بهر وسیله خوب یا بد متوسل میگرددند ولو منجر بایجاد جنگهای محلی و موضعی و احياناً یک جنگ جهانی دیگری گردد.

این مجبوریت های اقتصادی ممالک مقتدر صنعتی است که سیل مصنوعات اضافی و سرمایه های اضافی شانرا بلا انقطاع بعنوان تجارت، کمک، قرض و غیره رو بممالک عقب نگهداشته شده جاری نگهداشته و نگه میدارد. البته این سیاست اقتصادی مانع آنست که فعالیت قاطعی در ایجاد زیر بناهای اقتصادی کشورهای عقب مانده انجام داده شود، مگر در موارد خاصی که متمم اقتصاد صنعتی و منافع تجارتنی خود دول بزرگ باشد. پس این وظیفه مردم کشورهای در حال انکشاف اقتصادی است که در عوض شکوه و شکایت از سیاست اقتصادی ممالک پیشرفته، ممالک خویشرا از زنجیر وابسته گی دول بزرگ رهائی بخشیده، مستقل و متکی بخود سازند، ورنه خرابی اوضاع اقتصادی این ممالک باعث خرابی روز افزون اوضاع اجتماعی آنان گردیده، منافع ملی شان فدای خواسته های دول مقتدر صنعتی و دول بزرگ (چه شرقی و چه غربی) خواهد شد. درینصورت عوض استخراج همه جانبه ذخایر زیرزمینی و بسط صنایع ملی و انکشاف تمدن و فرهنگ اساسی، ثروت ملی اینها در بهای مصنوعات خارجی رفته و

صادراتشان به مواد اولیه طرف احتیاج صنایع دول بزرگ محدود میماند. قیمت صادراتشان هم نسبت به قیمت واردات روز بروز تنزل کرده خواهد رفت زیرا تعیین قیمت و مارکیتهای جهان تا اندازه در دست دول بزرگ است. از اینجهت است که از قدرت خرید در داخل کشور های عقب مانده میکاهد، و جامعه بجانب گرسنگی و بیماری و جهل و مخصوصاً فساد اخلاق سوق میشود.

البته انقلاب صنعتی و ریفورمهای اساسی اقتصادی، حتی استفاده صحیح از سرمایه های خارجی در ممالک عقب مانده، محتاج بداشتن حکومتهای صادق و لایق و رشید ملی است که نمایندگان حقیقی مردم باشند، تا در راه ایفای وظیفه ازمخالفت و حتی کودتاهای فرمایشی دول بزرگ نیز نه ترسند، زیرا دول بزرگ مفید تر میدانند که از حکومت استبدادی در جهان سوم، با پول و اسلحه حمایت کرده، و حکومت ملی را با دسیسه و کودتا ها از بین بردارد. تصویر اینخواسته های دول معظم در صحنه های خونین و حزن انگیز شرق دور، شرق قریب، شرق وسطی و تمام آسیا، امریکای لاتین و افریقا، میتوان بوضوح تماشا کرد. آیا اندونیزیا و سوکارنو، ایران و داکتر مصدق، عراق و کریم قاسم، کانگو و پاتریس لومبیا، وو ... چه جنایتی بمقابل بشریت انجام داده بودند که بخاک و خون کشانده شدند، جز آنکه اینها میخواستند اقتصاد ملی خویش را انکشاف دهند، استقلال سیاسی خود را مستحکم سازند و زخمهای امپریالیزم را در کشورهای رنج کشیده خود التیام بخشند؟

در هر حال مساعی حکومت شاه محمود خان در امور اقتصادی اعم از زراعت و صناعت و غیره ناچیز و عمدتاً ناکام بود. بر عکس ادعاهایش نه استیشن های انرژی کافی و نه فابریکه های نساجی و غذائی بوجود آمد و نه اصلاح ارضی عملی شد، وضع زراعتی و صنعتی بحال ابر قديم باقیماند، و دهقان و پیشه ور بسوی بی زمین شدن و ورشکستی روان گردید، بر تعداد بیکاران شهر و ده افزوده، تجارت پر سود وارداتی مصنوعات خارجی، بازار احتکار و سودخواری و قاچاقبری را کماکان گرم نگهداشت، و آتش رشوت و اختلاس شعله ورتر گردید. در این جریان حکومت در جولائی ۱۹۵۰ موافقتنامه ۱۴ ماده ئی مبادله اموال و تادیات را با اتحاد شوروی و در فبروری ۱۹۵۱ موافقتنامه همکاری اقتصادی و تخنیکی را با ایالات متحده امضا کرد. دولت در اپریل ۱۹۵۲ موسسه تفحص پترول را با انحصار استخراج آن تاسیس نمود. در همین ایام بود که اتحاد شوروی قرضه ئی را با اعتبار هشت میلیون دالر عرضه کرد تا در کابل و مزار مخازن نفت، و بین مزار و ترمذ لوله نفت، و هم در کابل و پلخمري دوسیلو، با بعضی راهها در کابل، و یک شفاخانه در جلال آباد اعمار گردد.

سوم

سیاست خارجی

تا بمیان آمدن حکومت شاه محمود خان، سیاست سلطنت خانواده حکمران مبنی بود بر سیاست یکجانبه متکی بر دولت انگلیس و دوری از اتحاد شوروی. اما بعد از ختم جنگ دوم جهانی که شرایط سیاست بین المللی در دنیا تغییر کرد، سیاست داخلی و خارجی کشور نیز خواهی نخواهی تغییر کرد. سیاست جدید دولت در زیر نقاب ((بیطرفی)) قرار گرفت و درعین حال توسعه مناسبات بیشتر با ایالات متحده امریکا و اتحاد شوروی مدنظر بود، زیرا قدرت بین المللی امپراتوری انگلیس بعد از جنگ جهانی دوم جای خودش را به دو قدرت عظیم جهان (اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا) تخلیه کرده بود. افغانستان که قبلاً در ۲۵ سپتمبر ۱۹۳۴ عضویت جامعه ملل را پذیرفته بود، اکنون در نومبر ۱۹۴۶ عضو سازمان ملل متحد گردید.

و اما مناسبات با کشورها:

مناسبات با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی:

حکومت شاه محمود خان در اوایل ظهور خود موافقتنامه مسایل سرحدی را در تابستان ۱۹۴۶ با اتحاد شوروی امضا نمود، و در اپریل ۱۹۴۷ موافقتنامه مبادله مخابرات را با دولت مذکور تصدیق کرد. در همین سال هیئت افغانی بفرض روشن کردن سرحدات خشکه مملکتین به تاشکند عزیمت نمود. یکسال بعد سپتمبر (۱۹۴۸) پروتوکول تحدید سرحد بین دولتین امضا شد. همچنین روابط تجارتي افغانستان و اتحاد شوروی توسط موافقتنامه های مبادله اموال و تادیات سالهای ۱۹۴۷ و ۱۹۵۰ تنظیم میگردد، و باینصورت مناسبات همجواری بشکل خاموش و آرام ادامه یافت.

مناسبات با ایالات متحده امریکا:

قبلاً افغانستان در ۲۶ مارچ ۱۹۳۶ با ایالات متحد امریکا، روابط سیاسی بر قرار کرده بود اما این در جولائی ۱۹۴۲ بود که نمایندگی دولت امریکا در کابل افتتاح گردید. حکومت شاه محمود خان در مارچ ۱۹۴۶ قرار داد پروژه هلمند را با کمپنی آمریکائی موريسن کنودسن امضا کرد. در سال ۱۹۴۸ ارتقای

نمایندگان سیاسی ایالات متحده و افغانستان در پایتختهای همدیگر بسویه سفرای کبار قبول گردید. در ۱۹۴۹ بانک واردات و صادرات ایالات متحده امریکا یکقرضه بیست و یک ملیون دالری باافغانستان پرداخت، و حکومت شاه محمود خان در اپریل ۱۹۵۰ قرارداد مورسین را تجدید نمود.

در مارچ سال ۱۹۵۰ نماینده مخصوص رئیس جمهور ایالات متحده فیلیپ جنوپ وارد کابل شده بود. این مصادف ایام بحرانی مناسبات سیاسی افغانستان و پاکستان در سر قضیه پشتونستان بود. گفته میشد که این نماینده، هر دو حکومت افغانستان و پاکستان را بشمول در بلاک نظامی دعوت نمود، و هم انصراف افغانستان را از حمایت ((پشتونستان)) به پیش کشید. همچنین بعد از آنکه در سر طرز استفاده از آب هلمند بین افغانستان و ایران اختلافی پیدا شد، باز ایالات متحده با کانادا و چیلی بحیث میانجی در ۱۹۵۰ وارد موضوع شدند، اما نتیجه قاطعی از آن بدست نیامد. باز در ۱۹۵۱ معاون وزارت خارجه ایالات متحده امریکا مک گی بعنوان میانجی بین افغانستان و پاکستان وارد کابل شد، اما ازین ورود تازه هم نتیجه گرفته نشد. حکومت شاه محمود خان در فبروری ۱۹۵۱ موافقتنامه همکاری اقتصادی و تخنیکی با ایالات متحده باساس ((نقطه چهار)) ترومن امضا کرد. در جنوری ۱۹۵۲ موافقتنامه امنیت مشترک بین طرفین امضا شد. در جون ۱۹۵۳ موافقتنامه پروژوی همکاری تخنیکی بین دولتین امضا گردید که طبق آن حکومت شاه محمود قبول کرد که در صورت درخواست کمک تخنیکی از سایر ممالک و یا موسسات بین المللی، معلومات مفصلی به ایالات متحده بدهد و هم مشاورین و متخصصین ایالات متحده در امور زراعتی، صنایعی، معارف، صحت عامه، مواصلات و تفحصات منابع طبیعی افغانستان، داخل کار گردند. ازین پس اعزام شاگردان افغانی در امریکا توسعه یافت.

مناسبات با دولت انگلیس:

یکسال پیشتر از ختم جنگ دوم جهانی، روابط دولت انگلیس با افغانستان، شکل کهنه خودسرا از دستداد، و دوره جدید دیپلوماسی او در کشور آغاز شد. در ۱۹۴۴ لیسه غازی کابل بدست معلمین انگلیسی سپرده شد، و هم متخصصین انگلیسی در شعب رادیو کابل، فابریکه نساجی و غیره گماشته شدند، و دولت انگلیس بعد از ترک گفتن هندوستان، در ۱۹۴۸ به ارتقای نمایندگان دولتین از وزارت مختاری بسویه سفارت کبری موافقت نمود. البته تمام این روابط جدید، ساختمان ظاهری مناسبات انگلیس و افغانستان را تشکیل میکرد، اما روح مناسبات محرماتنه بین دولت انگلیس و سلطنت افغانستان که ریشه نیمقرنه داشت، کماکان زنده و مؤثر و فعال، اما بشکل غیر مرئی بود!

مناسبات با سایر دول:

حکومت شاه محمود خان در ۱۹۴۷ معاهده نئی با دولت سویدن به بست، و در ۱۹۴۹ پروتوکول هوائی با حکومت ایران امضا نمود. در ۱۹۵۰ نمایندگی سیاسی کوامنتانگ را در کابل مسدود کرد، و در جنوری همین سال جمهوریت مردم چین را برسمیت شناخت.

هکذا در همین سال معاهده مودت را با دولت جمهوری هندوستان امضا نمود، و هم قراردادهای مودت با حکومت: اردن، لبنان، اندونیزیا و سوریه عقد کرد. نمایندگان سیاسی افغانستان و دولت مصر نیز در کابل و قاهره بدرجهٔ سفیر کبیر ارتقا نمودند. درین میانه از ۱۹۴۷ تا ۱۹۵۰ بین افغانستان و حکومت ایران در سر موضوع آب هلمند مشاجره دوامداشت، و کمیسیون میانجی دول ایالات متحده و کانادا و چیلی از حل قاطع قضیه عاجز آمد. حکومت افغانستان هیئت فرهنگی ایران (به ریاست آقای علی اصغر حکمت) را در کابل دوستانه پذیرفت (۱۹۴۷) و هم در آینده (۱۹۵۱) ضد قرارداد کمپنی نفت، از موقف ایران حمایت نمود.

مناسبات با پاکستان:

اما عقدهٔ بزرگ سیاست خارجی افغانستان را درین دوره چگونگی روابط سیاسی با حکومت پاکستان در سر مسئله پشتونستان و بلوچستان تشکیل میکرد. اختلاف افغانستان و پاکستان بر سر این موضوع، در مناسبات افغانستان با تمام دول همسایهٔ آن دارای نقش مهم بوده است.

در اثر پیروزی جنبش آزادیخواهی مردم هندوستان، سلطهٔ استعماری چند قرنه برتانیه بالاخره در نیم قارهٔ هند خاتمه یافت و در ۳ جون ۱۹۴۷ تقسیم هندوستان اعلان گردید. باین ترتیب دو کشور هند و پاکستان در همسایگی افغانستان تشکیل گردیدند. پشتونها و بلوچهای آنطرف سرحد که هیچگاه مبارزات خود را علیه فشار و نفوذ برتانیه توقف نداده بودند، اکنون نیز همچنان باین مبارزات دوام دادند.

از ۳ تا ۱۷ جولائی سال مذکور در ((پشتونستان)) محکوم یک رای گیری قلابی و آنهم ناقص و توطئه آمیز بعمل آمد. درین ریفرندم چانس رای دهی برای مردم پنجابی و هندی که هیچ ربطی بملیت پشتونهای صوبه سرحد شمالغربی نداشتند آماده گردید. آزادیخواهان پشتون با این ریفرندم مقاطعه کردند، در حالیکه چندین ملیون پشتون ملورای دیورند تا دریای سند، سروکاری بچنین رای دهی نداشتند. در هر حال هنگام رای گیری از تقریباً سه صد هزار نفر، قرآن و کتاب هندو مقابل هم قرار داده شده بود، تا رای دهنده بیکی لژین دو بگردد. طبعاً رای دهنده مسلمان که اکثریت داشت جانب اسلام را میگرفت.

مقصد این رای گیری الزام رای دهنده بیکی از دو دولت مسلمان پاکستان و یا هندوی هندوستان بود، راه سوم وجود نداشت، یعنی اظهار رای برای الحاق بافغانستان و یا استقلال منطقه، مطرح نشده بود. با تمام این اوضاع، پنجاه و دو فیصد کسانی که رای دادند جانب پاکستان را بنام ((اسلام)) گرفت.

دولت پاکستان در ۱۴ اگست سال ۱۹۴۷ مرکب از مناطق ((پشتونستان)) محکوم، بلوچستان، سند، بنگال و پنجاب بوجود آمد، ولی او هنوز ضعیف بود، زیرا تا حال خون بسیاری از هندو و مسلمان در سر تشکیل پاکستان ریخته شده بود، و پاکستان دولت هندوستان را بالای سر خود با چهره یک قوه تهدید کننده مینگریست، خصوصاً که قضیه کشمیر روغن تازه ثی روی آتش خصومت هند و پاکستان میریخت. اما دولت انگلیس تقویت دومنیون پاکستان را درین منطقه آسیا بحیث یک پایگاه نظامی در برابر جهان سوسیالیست لازم میشمرد، او هنوز اداره سرحدات آزاد افغانی و کوئته را در دستداشت. بهمین سبب دولت انگلیس، پاکستان را بحیث جانشین خود در تمام مناطق پشتون نشین آنطرف سرحد (بین خط دیورند و دریای سند) معرفی نمود. وزیر مستعمرات دولت انگلیس در ۱۹۵۰ اعلام کرد که پاکستان وارث حقوق و وظایف مقامات برتانوی هند در مناطق اینطرف خط دیورند میباشد. این تنها نبود بعدها دولت ایالات متحده امریکا نیز (در محتوی پکت سنتو) ((خط دیورند)) را بین افغانستان و پاکستان ((سرحد بین المللی)) اعلان کرد، زیرا دولتین انگلیس و امریکا مصمم بودند در جنوب قلمرو اتحاد شوروی زنجیری از ممالک اسلامی از اسلامبول تا کشمیر بکشند، و از اشتراک ممالک ترکیه و عراق و ایران و افغانستان و پاکستان در یک پکت نظامی زیر پرچم پان اسلامیزم، سنگر طولانی از شمالشرق مدیترانه تا بحر عرب آماده نمایند، و اینخود مستلزم تنظیم و تقویت دولت جدید الظهور پاکستان بود. اما این نقشه طویل و عریض طوری ترتیب شده بود که بایستی بضرر افغانستان تکمیل و تطبیق میگردد: یعنی افغانستان مانند دوره استیلای دولت انگلیس در هندوستان، از نظر جغرافیائی همچنان مقطوع الاعضا و محروم از دروازه دریا باقیمانده، و هم حلقه جدیدی از یک پکت نظامی در پا میداشت. فریزر تلتز یکنفر وزیر مختار دولت انگلیس در کابل (۱۹۴۱) نیز در کتابی که بنام ((افغانستان)) نوشته و در ۱۹۵۰ در لندن بچاپ رسانده است در ینمورد چنین میگوید:

((قبایل سرحدی (پشتونستان آزاد) مسلح و مهیند، و هر آن امکان حمله و سرانیر شدن ایشان به اتفاق افغانستان در سرزمین هندوستان موجود است. این خطر هند شمالی و خطر صلح آسیای وسطی، فقط بواسطه ضم و یکجا شدن دو دولت افغانستان و پاکستان با یکدیگر بهر شکلی که باشد، میتواند رفع گردد، ولو نظر به اختلافات روحی و اقتصادی و سیاسی و ملی، اختلاط آن دو کشور ممکن به نظر

نرسد، معهذات تاریخ حکم میکند که این اختلاط عملی گردد، و گر این عملیه بشکل صلح آمیز انجام نگیرد، باقوت عملی خواهد شد، زیرا اگر افغانستان و پاکستان بواسطه این اختلافات و یا مزخرفات خط دیورند منقسم و دو پارچه باشند، حالت مساعدی برای انقلاب و موقع مناسبی برای کمونیزم فراهم خواهد شد. هنگامیکه در آنطرف دریای آمو صنایع اتحاد شوروی رشد کند، و خواهش باز کردن راهی به بحر بوجود آید، بیگمان یگانه بندر دریائی در آسیای وسطی برای شوروی، بندرگاه کراچی خواهد بود که خط آهن او را از کشک براه هرات و قندهار و چمن به پاکستان متصل نماید. پس در حالت عدم اتحاد افغانستان و پاکستان و فقدان پشتیبانی انگلیس و امریکا، باز از جبهه شمال هجوم بعمل آمده و کانترول هندوکش بدست اجانب خواهد افتاد. تاریخ نشان میدهد کسیکه هندوکش را در دست دارد، کلید هندوستان هم در دست اوست. برعکس، اگر افغانستان و پاکستان یکی شده، آرام و مسعود باشند، با تشکیل یک پایگاه قوی شرقی، در سلسله طویل دول اسلامی از باسفور تا پامیر، رول مهمی بازی خواهد کرد ... نگهداشتن تمامیت وحدت مسلمین در آسیای جنوبی به منفعت برتانیه و امریکاست ... خطر نفوذ کمونیزم در بین باشندگان شمالغرب هند آنقدر بزرگ نیست، زیرا چنین دکتورینها قادر نیست بهسولت در استحکامات اسلام ریشه بداونند، تنها یک نارضایتی فوق العاده و فقر زیاد مادی میتواند چنین نتیجه بار آورد.)) (صفحات ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۰ کتاب افغانستان، فریزر تتر).

در هر حال حکومت افغانستان در مبارزه با پاکستان در سر قضیه ((پشتونستان))، نرمش و لغزش و انحراف میورزید تا جاییکه بنفع پاکستان تمام شد.

باینمعنی که حکومت شاه محمود خان در همان اول ظهور پاکستان، بدون قید و شرطی استقلال آنکشور را شناخته و سفارتش را در کابل قبول نمود (۱۹۴۷). بهانه حکومت درین عجله و شتاب بیموقع، تکیه به تماسهایی بود که از طریق دیپلوماسی قبل از انقسام هندوستان (۱۹۴۷ - ۱۹۴۳) با دولت انگلیس بر قرار و مسئله ((پشتونستان)) را طرح نموده و هم به لیت و لعل سیاسی دولت انگلیس دل داده بود. وقتیکه پاکستان بوجود آمد، حکومت افغانستان قضیه را با او در میان نهاد، ولی در هر دو طرح خود یک مطلب را خاطر نشان کرد و آن اینکه: ((باید باافغانهای بین خط دیورند و دریای سند موقع داده شود که توسط ریفرندمی سرنوشت خود را تعیین نمایند.)) این طرح و ادعا یگانه چیزی بود که انگلیس و پاکستان منتظر آن بودند، زیرا چنین خواهشی را میتوانستند باستناد بیک ریفرندم ناقص و محدود و توطئه آمیز (چنانیکه گذشت) رد نمایند و هم رد نمودند. در حالیکه ملیونها نفوس افغانستان و ((پشتونستان)) و بلوچستان خواهان طرد نفوذ پاکستان در ملورای سند، و طالب استخلاص ((پشتونستان))

و بلوچستان از قید رقیت اجانب بودند. هیئتها و افراد سیاسی و ملی از چترال تا بلوچستان در کابل رسیده میرفتند، و دیره جات و پشاور با ریاستهای محلی قلات و دیر و باجور و چترال درین جنبش در نخستین صفوف قرار داشتند. معنی عمده تر پیشنهاد حکومت شاه محمود خان راجع به ریفرندم ماورای خط دیورند این بود که گویا حکومت آنوقت افغانستان سرحدات تحمیلی ((خط دیورند)) را قبول داشته، و هیچگونه دعوی استرداد اراضی منصوبه (از لحاظ تاریخی، اقتصادی و استراتژیکی) از خود را، با پاکستان ندارد، و با سرحدات کنونی و تحمیلی از طرف انگلیس، بشکل یک کشور محبوس و بی دروازه بحری در خشکه قانع است. البته این روش حکومت شاه محمود خان ابتکار را درین مبارزه سیاسی بدست حکومت پاکستان داد.

این تنها نبود، شاه محمود خان برای ادامه مذاکرات سیاسی در نومبر ۱۹۴۷ یکنفر را به عنوان: ((نماینده فوق العاده و ممثل مخصوص اعلیحضرت)) در پاکستان اعزام نمود. اما این نماینده فوق العاده و ممثل مخصوص شاه عبارت بود از یک جوانک بی تجربه و نوکار از کواسه گان امیر دوست محمد خان بنام نجیب الله خان. مقام سلطنت افغانستان، این شخص را بلحاظ خویشاوندی، با صغر سن و فقدان تجربه در سطح فوقانی دستگاه اداری دولت کشیده، مدیریت عمومی سیاسی وزارتخارجه، وزارت معارف، سفارت افغانی در هند و امریکا بداد. اما او بعداً در امریکا خدمت افغانستان را ترک گفت و اقامت دائمی اختیار کرد تا در آنجا بمرد. در هر حال اینک در نازکترین و مساعدترین فرصت تاریخی که در نتیجه جنگ دوم جهانی و تبدیلات سیاست بین المللی، بدست افغانستان افتاده بود، یک قضیه عمده و حیاتی کشور در سر مسئله ((پشتونستان)) و بلوچستان بدست نجیب الله خان سپرده شد، و بدبختانه در عمل مشاهده گردید که مصالح و آبروی افغانستان چون جام پر آبی در دست رعشه دار افتاده بود.

طرف نجیب الله خان درینموضوع مهم ملی، یکدسته گرگان باران دیده و آشنا برموز سیاست استعماری در پاکستان قرار داشت از قبیل محمد علی جناح گورنر جنرال، لیاقت علیخان صدراعظم، سر ظفرالله خان وزیر خارجه، اکرم الله خان سکرتر امور خارجه، آقای شاه معلون سکرتر خارجه، سردار عبدالرب نشتر وزیر مواصلات، غلام محمد خان وزیر مالیه و عبدالقیوم خان صدراعظم سرحد و غیره. این آقایان، نجیب الله خان را از ۱۴ نومبر ۱۹۴۷ تا جنوری ۱۹۴۸ به دعوتها و ملاقاتها و مذاکرات پراگنده شفاهی مشغول نگهداشته و از شاخی بشاخی میپرسیدند، تا بالاخره او را بضرر افغانستان و ((پشتونستان)) و بلوچستان و به نفع پاکستان مغلوبانه رجعت دادند! نجیب الله خان در عودت بکابل قیافت غالبانه بخود

گرفته. تاریخچه این مذاکرات را در رادیو کابل بیان کرد، و در کتاب رسمی بنام ((بیانات)) (طبع کابل مورخ ۱۵ دلو ۱۳۳۶ شمسی) منتشر ساخت.

نجیب الله خان که بصورت غیر شعوری تحت تاثیر پیشامد های سایکولوژیکی سیاستمداران پاکستانی در آمده بود، خود درینمورد چنین نوشت: ((مامورین حکومت پاکستان چه هنگام ورود من در سرحد و کویت و کراچی و چه مدت اقامت و زمان مراجعتم، با نهایت حرارت، دوستی، مهمان نوازی و احترام از من پذیرائی کردند که مثل احساسات دوستانه و احترام کارانه آنها نسبت بحکومت و ملت این کشور بود، و موجب تقدیر و تشکر اینجانب و حکومت متبوعه من واقع شد.))

(صفحه ۳۹ کتاب بیانات). نجیب الله خان از جانب سیاستمداران پاکستانی، چنان در حلقه محاصره و تجرید سیاسی محبوس گردیده بود که در تمام مدت اقامت خود در آنجا، با هیچکس حتی افغانهای ذیعلاقه تماس نگرفت. چنانچه مینویسد: ((درینجا لازم میدانم بگویم تا زمانیکه مذاکرات رسمیه آغاز نیافته بود و پروژه معاهده پیشنهادی من بوزارتخارجیه پاکستان تقدیم نگردیده بود، من نمیخواستم درباره مطالب ما، با برادران پشتون خود در پاکستان مذاکره نمایم و هیچ آرزو نداشتم که بفرض محال اینمفکوره در مرکز پاکستان تولید شود که: افغانستان میخواهد بوسایل پنهانی با افغانهای ماورای سرحد راه داشته باشد.)) (صفحه ۶۵ همان کتاب).

نجیب الله خان با چنین روحیه ثی با سیاستمداران پاکستانی داخل مذاکره شد و چنین گفت: ((ما نمیگوئیم که تامین حقوق و حریت و هویت آنها (پشتونستان) به نقص پاکستان و رفقای مسلمان آنها تمام شود ... تنها چیزی را که میخواهیم آنست که: افغانهای میانه دیورند و سند با اوتونومی کامل کشور واحدی را تشکیل نمایند که موسوم به نامی باشد که از قومیت آنها نمایندگی کند ... ما میخواهیم آزادی مشروع و استقلال برادران سرحد آزاد ما محفوظ مانده در تحت فشار نظامی و استعباد قرار نگیرند، و روابط آنها با پاکستان بر اساس موافقات بوده دروازه وحدت و یگانگی شان با سایر برادران افغان و یا پشتون شان که شامل حکومت اتونوم پشتونها خواهد بود، باز باشد. و بآنها مساعدت بعمل آید تا سوبه مادی و معنوی زندگی شان بلند برود ... این نقطه را نیز با افراد حکومت پاکستان توضیح نمودم که: نبایست مراجعات و اظهارات من و نظریات و اقدامات حکومت را مدخله در امور پاکستان محسوب دارند، و یا مخالف پرستیژ خویش بشمارند.))

(رجوع شود بصفحه ۵۱ کتاب بیانات).

البته معنی این پیشنهاد ((نماینده فوق العاده افغانستان و ممثل مخصوص اعلیحضرت)) واضح بود

که: حکومت افغانستان آزادی ((پشتونستان)) را که به نقصان پاکستان تمام شود نمیخواهد، سرحدات آزاد افغانستان را میگذارد که به ((پشتونستان)) محکوم ضم گردد، خط دیورند را قبول دارد، برای افغانستان هیچ امتیازی نمیخواهد، اتونومی صوبه نئی را که سیستم فیدرالی پاکستان خود متقاضی آن، و عملاً موجود بود، طلب و تصدیق میکند. در برابر اینهمه باختن ها، فقط اطلاق ((نامی)) را از طرف پاکستان، در مورد سرزمین افغانهای ماورای دیورند تا دریای سند، خواهش مینماید.

ظفرالله خان وزیر خارجهٔ پاکستان در اول جنوری ۱۹۴۸ بعد از آنکه نجیب الله خان را مضمحل یافت، نامهٔ ذیلرا بنام او نوشت: ((از مذاکراتی که بین جلالتماب شما و وزارت خارجیہ صورت گرفته است چنین بر می آید که جلالتماب شما سیاست حکومت پاکستان را نسبت به قبایلی که اینطرف خط دیورند جانب ما زندگی مینمایند، و هم راجع بموقعیت ولایات شاملهٔ پاکستان بخوبی درک فرموده اند، افتخار دارم وضعیت را قرار ذیل باطلاع جلالتمابی برسانم: قبایل سرحد شمالغرب جهت حصول پاکستان به پیمانۀ بزرگی معاونت نموده، و در موقعیکه این مملکت جدید اسلامی تاسیس گردید، آنها تصمیم راسخ خویشرا جهت شمول در آن، اظهار نمودند. قاید اعظم استقلال قبایل را تسلیم نموده بآنها یقین داد که حکومت پاکستان تمام معاهدات، قرارداد ها و معاشات را تا آئزمان دوام خواهد داد که نماینده های قبایل و حکومت پاکستان باهم یکجا شود و معاهدات جدیدی با قبایل سرحد شمالغرب بامضا رسیده است. راجع به وضعیت قانونی ولایات باید گفت: بعد از آنکه ریفرندم در ولایت سرحد شمالغرب پایان رسید، قائد اعظم موقع اینولایت را در یک بیان خود بصورت مخصوصی تشریح و روشن ساخته است، نامبرده بیان نمود که: تا جاییکه موضوع به پتانهای (پشتونها) ولایت سرحد مربوط است، من هیچ تردیدی ندارم که آنها، در پاکستان برای ترقی موسسات اجتماعی و عرفانی و سیاسی خویش، از آزادی کاملی بهره مند خواهند بود، و آنها همان حکومت خود اختیاری را دارا خواهند بود که سایر ولایات پاکستان آنرا دارا باشند، حصول پاکستان مرهون زحمات مشترکهٔ تمام ولایات میباشد و ازین رو سیاست حکومت پاکستان به نسبت هر یکی از ولایات همان صورت واحدی را خواهد داشت. راجع بآینده: طوریکه جلالتماب شما مسبوق خواهند بود، یک مجلس دستوری در پاکستان تاسیس شده است که مرکب از نماینده های تمام حصص پاکستان میباشد، و قانون اساسی حکومت مرکزی و حکومت ولایات را، همین مجلس عالیہ تعیین و تدوین خواهند نمود، چنانچه هر ولایت آزاد خواهد بود تا راجع به دستور آیندهٔ خود، هر موضوعی را که لازم بداند، درین مجلس دستوری (قانونگذاری) پیشنهاد نماید. درین ضمن مسرورم تا دو قطعه سواد بیانات قائد اعظم را جهت مزید معلومات جلالتمابی

شما تقدیم نمایم. موقع را مغتنم شمرده به تقدیم احترامات فایقه میپردازم. ظفرالله وزیر امور خارجه پاکستان)) بیانات جناح قبلاً در ۳۱ جولائی ۱۹۴۷ در روزنامه ((دان)) و در اگست سال مذکور در کراچی منتشر گردیده، و این مکتوب ظفرالله خان حاوی محتویات آن بود.

در هر حال نحیب الله خان بعد از دو ماه و چند روز بکابل برگشت، و ماحصل فعالیت سیاسی خود را بقرار ذیل بگوش مردم افغانستان و ((پشتونستان)) و بلوچستان رساند:

((مختصراً عرض کرده میتوانم که مذاکرات من با حکومت پاکستان بمطالب آتی منتج گردید: ۱)) - حکومت پاکستان، استقلال قبایل آزاد سرحد را میشناسد. (درحالیکه سرحد آزاد قبلاً آزاد و مستقل بود) و روابط آن حکومت (کدام حکومت؟ سرحد آزاد حکومتی نداشت؟) با پاکستان باساس موافقات بوده، در راه رفاه و ترقی مادی و معنوی قبایل آزاد، پاکستان کمک مینماید.

((۲)) - حکومت پاکستان خود مختاری صوبه سرحد شمالغرب را میشناسد، و حکومت سرحد دموکراتیک، و مردم قادر خواهند بود که موسسات سیاسی و اجتماعی و عرفانی خود را با آزادی تمام، ترقی و توسعه بخشند. (یعنی در داخل دایره فیدرالی پاکستان، و قبلاً هم چنین بود.) (تبصره: - این دو مطلب (بالا) در نامه اول جنوری سر ظفرالله خان تحریر یافته و بمن سپرده شده است.

((۳)) - حکومت پاکستان قرار اظهارات شفاهی جناب قائد اعظم، صدراعظم پاکستان، وزیر امور خارجه و فارن سکرتر و بعضی از وزرای آن مملکت، باختیار هر نامی که برای صوبه سرحد شمالغرب که تمثیل قومیت باشندگان آنرا نماید و از طرف نمایندگان قوم در اسمبله تشکیلاتی (پاکستان) انتخاب شود، هیچ مخالفتی نداشته، مساعدت خواهند کرد. تعهد این امر را قبل از اسمبله، بنابر مواعع اصولی و قانونی، حکومت مرکزی (پاکستان) بصورت کتبی نموده نمیتواند.

((۴)) - حکومت پاکستان به توحید همه افغانهای آنطرف دیورند (یعنی بشمول سرحدات آزاد قدیم) موافق بوده، تصمیم این امر را مربوط به اسمبله تشکیلاتی و خود مردم میداند.

((۵)) - بر قبایل (آزاد) هیچ نوع فشاری تحمیل نگردیده، در صورتی که خود قبایل (آزاد) اراده و آرزو داشته باشند که به تشکیلات اتونوم آینده افغانها (در چوکاب فیدرالی پاکستان) یکجا گردند، حکومت پاکستان آرزوی آنها را خیر مقدم خواهد گفت. نسبت به دو مطلب آخر نیز اطمینان شفاهی داده شده است.)) (صفحه ۳۷ - ۱۳۹ کتاب بیانات). (در اینجا مطالب بین قوس لز نگارنده است).

این بود شهکار سیاسی منفی ((نماینده فوق العاده ممثل مخصوص اعلیحضرت)) و حکومت

((سردار سپه سالار غازی، صدراعظم افغانستان شاه محمود خان)). این شکست فجیع را حکومت شاه محمود خان در وقتی از پاکستان دریافت که مردم افغانستان و ((پشتونستان)) و بلوچستان برای اعاده حقوق ملی و استرداد خاکهای از دست رفته خود در حالت غلیان بود، چنانیکه جرگه بزرگ جلال آباد در مارچ ۱۹۴۹ تصمیم و اراده مردم افغانستان را باتفاق سرحدات آزاد افغانی برای استخلاص افغانهای ماورای دیورند تا سند بدینا نشان داد و شورایعملی دوره هفتم افغانستان در جون ۱۹۴۹ ابطال و الغای ((خط مرده دیورند)) را اعلام، و جراید کابل منتشر کرد. در همین سال بغرض امداد در مبارزه آزادی خواهانه مردم ((پشتونستان))، دفتر اعانه در کابل باز گردید، و مجالس متعددی بهمین مقصد در شهر های کشور چون گردیز و قند هار و غیره تشکیل شد، و تصاویر آماده گئی برای مبارزه با پاکستان در راه استخلاص تمام افغانهای ماورای دیورند تا سواحل سند بعمل آمد. و اما درین هنگام در ((پشتونستان)) محکوم و آزاد (صوبه سرحد و سرحدات آزاد) و بلوچستان چه میگذشت: بعد از آنکه دولت انگلیس در ۳ جون ۱۹۴۷ اعلامیه تخلیه هند را نشر نمود، در ۲۱ همین ماه جرگه عظیم بنو در پشتونستان محکوم تشکیل شد، و نمایندگان تمام ((پشتونستان)) آزاد و محکوم و بلوچستان، و احزاب بزرگ از قبیل: خدائی خدمتگاران، جمعیت العلمای سرحد و زلمی پشتون در آن شرکت و فیصله کردند که: ((پشتونها نه هند، میخواستند و نه پاکستان، بلکه میخواهند درین کشور یک حکومت آزاد پشتون بر اساس جمهوریت اسلامی تشکیل شود.)) بغرض استار فیصله همین جرگه بزرگ ملی بود که پاکستان بعجله دست بیک ریفرندم جعلی زدند، و قرآن را پیش کشیدند و به تگدی آرا پرداختند، در حالیکه خونریزی داخلی بین هندو و مسلمان در کلکته و بمبئی و بهار و لاهور و امرتسر و جالندر دوامداشت. در همین اگست و سپتمبر ۱۹۴۷ بیش از صد هزار نفر مسلمان و هندو کشته شده و پاکستان نو احداث در حالت تزلزل و تشنج قرار داشت. درینوقت عبدالغفار خان مشهور در ((پشتونستان)) به پیروی مهاتماگاندی به جمعیت رضاکاران زلمی پشتون امر کرد که از عدم تشدد کار گیرند، در حالیکه این جمعیت فیصله کرده بود که شمشیر از بکم کشند (آنها ۲۵ هزار مرد مسلح بودند).

عین این قضیه در افغانستان تکرار شد، و وقتیکه در همان آغاز کالر (۱۹۴۷) جرگه قبایلی سرحدی، استقلال خودشرا در برابر پاکستان اعلام کرد، و نمایندگان خود را بکابل اعزام، و از قیام مسلح خویش بمقابل پاکستان ابلاغ و هم استمداد نمودند. بقول نجیب الله خان (صفحه ۳۱ بیانات) ((حکومت اعلیحضرت که به ادامه مذاکرات و مفاوضات خویش (با پاکستان) میپرداخت، کوشید ایشانرا از اقدامات مسلحانه (در مقابل پاکستان) منصرف گردانیده و بانتظار نتایج مذاکرات دوستانه و اقدامات صلح جویانه

و اداری سازد، زیرا ما هیچگاه آرزو نداشته و نداریم که با برادران پاکستانی ما روابط کشیده گردد. (!) این قضایا و روش به پاکستان آنقدر مهلت داد تا پاکستان قوی شد و در سال آینده (۱۹۴۸) عبدالغفار خان را محبوس نمود، و یکسال بعدتر (۱۹۴۹) دهات پشتونستان و هم مغل گی پکتیا را در افغانستان بمبارد کرد. در حالیکه یکسال پیشتر (۱۹۴۸) پاکستان، جرگه کبیر چهارسده را که مرکب از هزاران نفر مرد و زن بود، زیر گلوله باری گرفته و چند هزار افغان را بشمول زنان و اطفال زخمی، و چندین هزار نفر دیگر را زندانی نموده بود. و اما حکومت افغانستان چه کرد؟ او در جرگه (پشتونستان) آزاد (سال ۱۹۴۹ منعقد در کابل) که فیصله کمک نمودن به (پشتونستان) را برای حصول آزادی آنان نموده بود، فقط قبول کرد که روز نهم سنبله هر سال را بنام روز (پشتونستان) تجلیل نماید! البته حکومت شاه محمود خان نمیخواست از قوای ملیونها نفوس افغانستان و (پشتونستان) برای اعاده حقوق متلوفه و استرداد خاکهای غصب شده شان استفاده عملی نماید.

و اما پاکستان همینکه در طی مذاکره سیاسی، حکومت افغانستان را بکنار راند، متوقف نشد و تصادمات سرحدی را که بین دو کشور از همان سال ۱۹۴۷ شروع شده بود، شدت بخشید، و خواست حکومت شاه محمود خان را در موقف دفاعی قرار دهد. چنانیکه این تصادمات در سال ۱۹۴۹ بعملیات نظامی ضد آزادیخواهان (پشتونستان) مبدل، و دهات آنها بمبارد گردید. متعاقباً قوه جنگی هوایی پاکستان داخل خود افغانستان شده و قسمتی را در ولایت پکتیا بمبارد نمود. این تنها نبود، در ۱۹۵۰ پاکستان، راه ترانزیتی یعنی شاهرگ تجارتنی افغانستان را در خاک خود تحت قیود شدید قرار داد. در همین سال بود که دولت انگلیس، پاکستان را در مناطق افغان نشین ماورای خط دیورند، جانشین و قائم مقام خود شناخت. فلیپ جسوپ نماینده رئیس جمهور ایالات متحده نیز در کابل رسید. البته دولتین امریکا و انگلیس درین فرصت مایل بودند که نه تنها افغانستان از حق و دعوی (پشتونستان) به نفع پاکستان بگذرد، بلکه میخواستند افغانستان را مثل پاکستان در یک پکت نظامی شامل سازند. اما این تکلیف را هیچ حکومتی در افغانستان نمیتوانست بپذیرد، لهذا رد شد.

حکومت شاه محمود خان بعد از شکست در قضیه پشتونستان، برای حفظ ظواهر دست بیکسود نمایش و صحنه سازی بی سود و پر مصرف زد، مثلاً هر ساله روزی را بنام (روز پشتونستان) جشن میگرفت، میدانی را در کابل بنام (پشتونستان) مسمی کرد، و بیرقی را بهمین نام معلق در هوا افراشته نگهداشت، در حالیکه ریاستی بنام (قبایل) در کابل، و شعب آن در بعضی ولایات افغانستان، معناً بشکل (مهمانخانه مجانی مسافرن از هر دستی) در آمده بود که بودجه گزاف و بیفایده آن از مالیات

مردم تمویل میگردید. هدف این ریاست بی مسئولیت، بیشتر معناد ساختن واردین پشتونستانی به استراحت رایگان و یکنوع تجارت سیاسی بود. بعضاً بدون آنکه کاری انجام دهند مسکن و معاش میگرفتند، و برخی هم بانتفاع از هر دو طرف میپرداختند. ولی رهبران حقیقی ((پشتونستان)) در کابل تحت مراقبت و کنترل حکومت قرار داشتند، چنانکه عین وضع در پاکستان بر آنها عملی میشد.

ازاین بعد مبارزه برای استخلاص ((پشتونستان))، به انتشار مقالات مکرر، بیانیه ها و لکچر های بی ثمر و مشاعره ها در محافل چایخوری، رادیو و جراید، منحصر گردید. اما حکومت شاه محمود خان از تشکیل یک حکومت موقتی ((پشتونستان)) و برسمیت شناختن آن در افغانستان می هراسید، و از تاسیس یکدستگاه رادیویی در سرحد آزاد اجتناب میکرد. این روش حکومت، در افغانستان و ((پشتونستان)) مولد یاس مردم میگردید، و بر عکس، فرصت مساعدی بدست حکومت پاکستان میدلا تا بعجله سیادت خود را در ((پشتونستان)) محکوم، و نفوذ خود را در ((پشتونستان)) آزاد تحکیم و توسیع نماید.